

برین زادم و برین بکترم

(بحثی کوتاه پیرامون زندگانی و عقیده دینی
حکیم فردوسی بر پایه منابع کهن
گفتار محققین و شاهنامه پژوهان)

نویسندگان:
مرتضی رمضان پور
مجتبی صابریان





سرشناسه: رمضان پور، مرتضی، ۱۳۸۰ -

عنوان و نام پدیدآور: برین زادم و برین بگذرم: بحثی کوتاه پیرامون زندگانی و عقیده دینی حکیم فردوسی بر پایه منابع کهن، گفتار محققین و شاهنامه پژوهان / نویسندگان مرتضی رمضان پور، مجتبی صابریان.

مشخصات نشر: شیروان: انتشارات شیلان، ۱۴۰۲.

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۹۰۱-۸۸-۷

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۰۰-۱۰۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ق -- نقد و تفسیر

موضوع: Ferdowsi, Abolqasem-- Criticism and interpretation

موضوع: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ق. شاهنامه -- نقد و تفسیر

موضوع: Ferdowsi, Abolqasem. Shahnameh--Criticism and interpretation

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۴ق. -- تاریخ و نقد

Persian poetry -- ۱۰th century -- History and criticism

شاعران ایرانی -- قرن ۴ق.

Poets, Iranian -- ۱۱th century

شناسه افزوده: صابریان، مجتبی، ۱۳۷۹ -

رده بندی کنگره: PIR۴۴۹۵

رده بندی دیویی: ۲۱/۸۱

شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۲۰۶۴۳



عنوان:..... برین زادم و برین بگذرم

نویسندگان:..... مرتضی رمضان پور- مجتبی صابریان

ویراستار:..... جمیله کریمیان

صفحه آرا:..... جمیله کریمیان

طراح جلد:..... مرتضی کریمی

ناشر:..... شیلان/۱۴۰۲

تیراژ:..... ۱۰۰۰

چاپ:..... اول

شابک:..... ۹۷۸-۶۲۲-۷۹۰۱-۸۸-۷

بهاء:..... ۶۵۰۰۰ تومان



برین زادم و برین بگذرم



(بحثی کوتاه پیرامون زندگانی و عقیده دینی حکیم فردوسی)

بر پایه منابع کهن، گفتار محققین و شاهنامه پژوهان)

نویسندگان:

مرتضی رمضان پور

مجتبی صابریان

فهرست:

۹.....	مقدمه.....
۱۳.....	زندگانی فردوسی.....
۱۹.....	کنیه و لقب.....
۲۰.....	نام و نام پدر.....
۲۱.....	زاد روز و وفات.....
۲۴.....	همسر و فرزندان.....
۲۵.....	شاهنامه.....
۳۶.....	فردوسی زرتشتی نیست.....
۴۳.....	فردوسی سنی نیست.....
۴۵.....	فردوسی شیعه اثنی عشری است.....
۵۴.....	اسلام باوری و تشیع فردوسی در منابع متقدم.....
۵۴.....	عبدالجلیل قزوینی رازی.....
۵۴.....	تاریخ طبرستان.....
۵۵.....	حسن کاشی.....
۵۵.....	زین الدین محمود واصفی.....
۵۶.....	دولتشاه سمرقندی.....
۵۶.....	نورالله شوشتری.....
۵۷.....	جهانگیر میرزا قاجار.....
۵۸.....	اسلام باوری و تشیع فردوسی در کلام محققین و شاهنامه پژوهان غیر ایرانی.....
۵۸.....	ادوارد براون.....
۵۸.....	تئودور نلدکه.....
۵۹.....	هانری ماسه.....
۵۹.....	ژول مول.....

۶۰.....	رابرت چارلز زینر.....
۶۰.....	ر.ناث و ایگناتس گلدزیهر.....
۶۰.....	آرتور کریستن سن.....
۶۰.....	محمد شبلی نعمانی.....
۶۰.....	بهرام گور آنکلساریا.....
۶۱.....	هلموت ریتز.....
۶۱.....	اسلام باوری و تشیع فردوسی در کلام محققین و شاهنامه پژوهان ایرانی.....
۶۱.....	جلال خالقی مطلق.....
۶۲.....	ملک الشعراى بهار.....
۶۲.....	عبدالحسین زرین کوب.....
۶۳.....	سجاد آیدنلو.....
۶۳.....	مجتبى مینوى.....
۶۳.....	حبیب یغمایى.....
۶۴.....	احمد مهدوى دامغانى.....
۶۵.....	سید حسن امین.....
۶۶.....	نصر الله پور جوادى.....
۶۶.....	محمد امین ریاحی.....
۶۷.....	منصور رستگار فسایى.....
۶۸.....	سعید نفیسی.....
۶۹.....	سید جعفر شهیدى.....
۶۹.....	ذبیح الله صفا.....
۷۰.....	علیرضا شاپور شهبازی.....
۷۱.....	جهانگیر اوشیدری.....
۷۱.....	مرتضی ثاقب فر.....
۷۲.....	محمد محیط طباطبائی.....
۷۲.....	مهرداد بهار.....
۷۳.....	مهدی قریب.....

۷۳.....	زهرآ خانلری کیا.....
۷۳.....	قدمعلی سرامی.....
۷۴.....	سید حسن سادات ناصری.....
۷۵.....	سعید حمیدیان.....
۷۶.....	رسول جعفریان.....
۷۶.....	محمود شفیعی.....
۷۶.....	علی ابوالحسنی (مُنذر).....
۷۷.....	عباس اقبال آشتیانی.....
۷۸.....	بدیع الزمان فروزانفر.....
۷۹.....	رشید یاسمی.....
۸۰.....	دانشنامه ایرانیکا.....
۸۰.....	غلامحسین یوسفی.....
۸۱.....	محمد جعفر یاحقی.....
۸۱.....	احمد علی رجایی بخارایی.....
۸۲.....	جلیل دوستخواه.....
۸۲.....	حسن انوری و جعفر شعار.....
۸۳.....	شیخ آقا بزرگ تهرانی.....
۸۳.....	حسین رزمجو.....
۸۴.....	هرمز میلانیان.....
۸۴.....	صادق رضا زاده شفق.....
۸۵.....	ابیات الحاقی مدح خلفای سه گانه.....
۹۵.....	منابع.....

مقدمه

هر جا که سخن از زبان فارسی و شعر و ادبیات آن باشد قطعاً نام فردوسی می‌درخشد، و گرافه نیست که او را بزرگ‌ترین شاعر و حماسه‌سرای تاریخ ایران و یکی از بزرگ‌ترین‌ها در تاریخ ادبیات دنیا دانست. امری که پژوهندگان غربی نیز به آن معترف بوده‌اند و اینکه حکیم فردوسی را سراینده حماسه ملی ایرانیان می‌خوانند برای پی بردن به جایگاه او در تاریخ ایران و اهمیت کار او کافی است.

سوالاتی که ممکن است پیش بیاید این است که اصلاً چه نیازی به بحث از فردوسی و شاهنامه وجود دارد؟

در این مورد شاید بتوان چندین دلیل مطرح کرد که مهم‌ترین آنها عبرت و پندگیری از تاریخ است.

قرآن کریم و اهل بیت علیهم‌السلام ما را تشویق و امر به مطالعه تاریخ گذشتگان و عبرت و پندگیری از آن می‌کنند. امام علی (علیه السلام) در بخشی از نامه ۳۱ نهج البلاغه خطاب به فرزند خود امام حسن (علیه السلام) می‌فرماید: پسر من گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیستند عمر نکرده‌ام؛ اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که [بر اثر این آموزش‌ها] همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخرشان بوده‌ام.

امام علی (ع) در این سخنشان به نکته مهمی اشاره می‌کنند، و آن اینکه مطالعه تاریخ پیشینیان عمر جاودان به انسان می‌بخشد. و مانند این است که از ابتدای خلقت تاکنون انسان

با همه آدم‌ها زندگی کرده و جزئی از آنها بوده است به همین خاطر انسان می‌تواند از اشتباهات و خطاهایی که آنها انجام داده‌اند عبرت بگیرد و آن را تکرار نکند.

شاهنامه حکیم فردوسی نیز راوی و بازگوکننده‌ی بخشی از تاریخ ایران باستان است که از دلِ داستان‌های آن می‌توان نکات و آموزه‌ها و تجربیات مهمی را کسب کرد و با استفاده از آنها اولاً خطاها و اشکالاتِ گذشتگان را تکرار نکرد و ثانیاً با کمک تجربه‌های اندوخته بتوان مشکلات زمان حال را حل کرد.

و حال که هدف از بحث پیرامون فردوسی و شاهنامه مشخص شد، سؤال دیگری که ممکن است پیش بیاید، این است که چه نیازی به بحث از عقیده دینی فردوسی وجود دارد؟ پاسخ به این پرسش را این گونه می‌توان داد که در زمان حال عده‌ای به دنبال تقابل دادنِ ایرانیّت و اسلام هستند و این گونه تلقی می‌کنند که یک ایرانی نمی‌تواند مسلمان باشد و با ادله‌ای سخیف و مضحک حکیم فردوسی را شخصی ضد اسلام معرفی می‌کنند و از او و اثر بزرگش در راه اسلام ستیزی، استفاده می‌کنند. حالا آنکه فردوسی نمونه بارز شخصی است که هم ایرانیّت و هم اسلام در او جمع شده است و در کنار عقیده به اسلام و مذهب شیعه، تمام تلاش خود را برای سربلندی ایران و حفظ زبان فارسی می‌کند.

بحث ضدیت فردوسی با اسلام از زمان روی کار آمدن حکومت پهلوی و شخص رضاخان شروع شد که او سخت به دنبال احیای جوّ ملی‌گرایی و ضدیت با اسلام در ایرانیان بود و برای اینکار کارهای متعددی انجام داد؛ مین جمله برگزاری جشن هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ و یا تجدید بنای و افتتاح مقبره جدید فردوسی و در زمان حال هم که عصر دیجیتال و فضای مجازی است، پیاده نظام دشمن شبانه روز به دنبال اسلام ستیزی و متقابل نشان دادن اسلام و ایران هستند که یکی از چیزهایی که به آن تمسک می‌کنند، فردوسی و شاهنامه اوست و معرفی و شناساندن حکیم فردوسی به عنوان یکی مسلمان شیعه می‌تواند این امر را خنثی کند و بر وحدت جامعه ایران که دشمن سخت به دنبال از بین بردن آن است بیفزاید. ناگفته نماند که علاقه این جانب به مطالعه و تحقیق پیرامون عقیده دینی فردوسی اولین بار به مطالعه کتابِ بوسه بر خاک پی حیدر، نوشته مرحوم استاد علی ابوالحسنی (منذر) برمی‌گردد که آن محقق بزرگ به نحوی عالی به زندگانی حکیم فردوسی در جوانب مختلف

و مخصوصاً دین و عقیده او پرداخته است. و خواندن آن به علاقه‌مندان به شدت توصیه می‌شود.

و نکته آخر اینکه این کتاب به هیچ وجه به بحث کامل پیرامون زندگانی حکیم فردوسی پرداخته است و هدف اصلی کتاب، بیان و اثبات عقیده دینی فردوسی از منابع و سخنان محققین و شاهنامه پژوهان است و لذا خوانندگان عزیزی که تمایل به کسب اطلاعات بیشتری از زندگانی و سرگذشت فردوسی دارند حتماً به مطالعه آثار شاهنامه پژوهان و محققین در این زمینه بپردازند.

زندگانی فردوسی

پیرامون زندگانی حکیم ابوالقاسم فردوسی، اختلافات زیادی وجود دارد و به این زندگانی در هر دوره افسانه‌ها و داستان‌هایی نسب داده شده است که اکنون جعلی و واقعی بودن برخی از آنها ثابت شده است (مانند سفر فردوسی به بغداد) و بر پژوهشگر لازم است در این زمینه دقت و توجه کافی را داشته باشد.

اولین و کامل‌ترین گزارش از زندگانی حکیم فردوسی در دوران بعد از او (به جز اشاره بسیار مختصر تاریخ سیستان) متعلق به نظامی عروضی سمرقندی (نویسنده و شاعر قرن ششم هجری) است که در کتاب چهار مقاله (تالیف در حدود ۵۵۰ قمری) خود از آن سخن گفته است.

نظامی عروضی در کتاب خود در چهار بخش جداگانه به بحث پیرامون چهار فن و حرفه: دانش دبیری، شاعری، طب و نجوم می‌پردازد که در بخش شاعری کتاب اشاراتی به زندگانی فردوسی دارد.

در مورد معتبر بودن نقل‌های نظامی عروضی، دکتر محمد امین ریاحی (ادیب، تاریخ‌نگار و شاهنامه پژوه) چنین می‌نویسد:

از گفته‌های خود فردوسی در شاهنامه و حکایت کوتاه تاریخ سیستان که بگذریم، نوشته نظامی عروضی در چهارمقاله، کهن‌ترین روایت از زندگی فردوسی است. این روایت در مقایسه با منابع دیگر صحیح‌ترین یا کم‌غلط‌ترین آنها است که هر جزء از آن تا وقتی خلافت ثابت نشده است، معتبر به نظر می‌رسد. نخستین قرینه بر اعتبار

نسبی نوشته نظامی عروضی، خالی بودن آن از افسانه‌های ساختگی قرون بعد است که مجموعه آنها در مقدمه بایسنغری آمده است و اکنون دروغ بودن بسیاری از آنها ثابت شده است. نظیر: آغاز شاهنامه به ابتکار و دستور سلطان محمود غزنوی و حواشی آن چون مأمور شدن هفت شاعر به نظم هفت داستان، مشاعره فردوسی با سه شاعر در باغ، استمداد همت از معشوق طوسی، نامه رودکی و عنصری به فردوسی، رفتن او به درگاه ناصرالدین محتشم، پناه بردن او به بغداد، کشمکش خلیفه و سلطان محمود بر سر فردوسی، سرایش داستان یوسف و زلیخا و...

اگر نوشته نظامی عروضی هیچ نداشته باشد، همین تصریح او به اینکه فردوسی به ابتکار و تصمیم خود «شاهنامه به نظم همی کرد» قرینه مهمی برای صحت روایت او بود. ذکر این که او دهقانی از دیه بزرگ پاژ بود و اینکه در آن دیه شوکتی تمام داشت، برای آگاهی ما که از زندگانی این شاعر بزرگ جز اشاراتی مبهم در شاهنامه هیچ گونه خبر درستی نداریم، مغتنم است و نیز منحصر دانستن هجونا به شش بیت (که ما اینک سه بیت آن را هم در شاهنامه می‌یابیم) قرینه‌یی بر ابطال انتساب متن‌های مفصل هجونا به فردوسی است، از این مقدمات نتیجه می‌گیریم که در جزئیات مورد اختلاف میان چهارمقاله و منابع متأخر، کفهی صحت به سوی چهارمقاله می‌چرید.^۱

به جهت اعتبار نسبی سخنان نظامی عروضی، ما در اینجا زندگانی فردوسی را از چهارمقاله به طور کامل نقل می‌کنیم تا اساس قضاوت‌های بعدی ما قرار بگیرد و خوانندگان عزیز نیز آشنایی کلی با زندگانی او (هر چند به صورت ناقص) داشته باشند.

سخنان نظامی عروضی پیرامون زندگانی حکیم فردوسی:

استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود، از دیه‌یی که آن دیه را باژ خوانند و از ناحیت طبران است. بزرگ دیه‌یی است و از وی هزار مرد بیرون آید. فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت، چنانچه به دخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود. فردوسی

۱ سرچشمه‌های فردوسی شناسی، ص ۱۸۴ تا ۱۸۶

یک دختر بیش نداشت و شاهنامه به نظم همی کرد و همه امید او آن بود که از صله آن کتاب، جهاز آن دختر بسازد. بیست و پنج سال در آن کتاب مشغول شد که آن کتاب تمام کرد و الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علین برد و در عذوبت به ماء معین رسید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است.

در نامه‌ای که زال همی نویسد به سام نریمان به مازندران در آن حال که با رودابه دختر شاه کابل پیوستگی خواست کرد:

یکی نامه فرمود نزدیک سام	سراسر درود و نوید و خرام
نخست از جهان آفرین یاد کرد	که هم داد فرمود و هم داد کرد
وزو باد بر سام نیرم درود	خداوند شمشیر و کوپال و خود
چماننده چرمه هنگام گرد	چراننده کرکس اندر نبرد
فزاینده‌ی باد آوردگاه	فشانده‌ی خون ز ابر سیاه
به مردی هنر در هنر ساخته	سرش از هنر گردن افراخته

من در عَجَم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم و در بسیاری از سخن عرب هم. چون فردوسی شاهنامه تمام کرد، نساخ او علی دیلم بود و راوی او ابودلف، و وشکرده، حیّی قتیبه، که عامل طوس بود و فردوسی ایادی داشت نام هر سه بگوید:

از این نامه از نامداران شهر	علی دیلم و بودلف راست بهر
نیامد جز احسنتشان بهره‌ام	بکفت اندر احسنتشان زهره‌ام
حیی قتیبه است از آزادگان	که از من نخواهد سخن رایگان
نیم آگه از اصل و فرع خراج	همی غلطم اندر میان دواج

حیی قتیبه عامل طوس بود و اینقدر او را واجب داشت و از خراج فرو نهاد، لاجرم نام او تا قیام بماند و پادشاهان همی خوانند. پس شاهنامه علی دیلم در هفت مجلد نبشت و فردوسی بودلف را بر گرفت و روی به حضرت نهاد به غزنین و به پایمردی خواجه بزرگ احمد حسن کاتب عرضه کرد و قبول افتاد و سلطان محمود از خواجه منت‌ها داشت. اما خواجه بزرگ منازعان داشت که پیوسته خاک تخلیط در قدح جاه او همی انداختند. محمود با آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند: پنجاه هزار درم. و این خود بسیار باشد، که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب و این بیت بر اعتزال او دلیل کند که او گفت:

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را
و بر رفض او بیت‌ها دلیل است:

برانگیخته موج ازو تندباد	حکیم این جهان را چو دریا نهاد
همه بادبان‌ها برافراخته	چو هفتاد کشتی درو ساخته
برآراسته همچو چشم خروس	میانه یکی خوب کشتی عروس
همان اهل بیت نبی و وصی	پیمبر بدو اندرون با علی
به نزد نبی و وصی گیر جای	اگر خلد خواهی به دیگر سرای
چنین دان و این‌راه راه من‌ست	گرت زین بد آید گناه من‌ست
چنان دان که خاک پی حیدرم	برین زادم و هم برین بگذرم

و سلطان محمود مردی متعصب بود، درو این تخلیط بگرفت و مسموع افتاد. در جمله بیست هزار درم به فردوسی رسید. به غایت رنجور شد و به گرمابه رفت. و برآمد، فقاعی آبجو بخورد و آن سیم میان حمامی و فقاعی قسم فرمود. سیاست محمود دانست و به شب از غزنین برفت و به هری به دکان اسماعیل وراق، پدر ازرقی فرود آمد و شش ماه در خانه او متواری بود تا طالبان محمود به طوس رسیدند و بازگشتند.

چون فردوسی ایمن شد از هری رو به طوس نهاد و شاهنامه بر گرفت و به طبرستان شد به نزدیک سپهبد شهریار که از آل باوند بود و در طبرستان پادشاه او بود و آن خاندانی است بزرگ. نسبت ایشان به یزدگرد شهریار پیوندد. پس محمود را هجا کرد در دیباچه بیتی صد و بر شهریار خواند و گفت: من این کتاب را از نام محمود با نام تو خواهم کردن، که این کتاب همه اخبار و آثار جدان توست. شهریار او را بناخت و نیکویی‌ها فرمود و گفت: یا استاد! محمود را بر آن داشتند و کتاب ترا به شرطی عرضه نکردند و ترا تخلیط کردند و دیگر تو مردی شیعه‌ای و هر که تولی به خاندان پیامبر کند او را دنیای به هیچ کاری نرود که ایشان را خود نرفته است. محمود خداوندگار من است، تو شاهنامه به نام او رها کن و هجو او به من ده تا بشویم و ترا اندک چیزی بدهم. محمود خود ترا خواند و رضای تو طلبد، و رنج چنین کتاب ضایع نماند.

و دیگر روز صد هزار درم فرستاد و گفت: هر بیتی به هزار درم خریدم. آن صد بیت به من ده، و با محمود دل خوش کن. فردوسی آن بیت‌ها فرستاد. به فرمود تا بشستند. فردوسی نیز سواد بشست و آن هجو مندرس گشت و از آن جمله این شش بیت بماند:

مرا غمز کردند کان پر سخن	به مهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم	چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار	و گر چند باشد پدر شهریار
ازین در سخن چند رانم همی	چو دریا کرانه ندانم همی
به نیکی نبذ شاه را دستگاه	و گرنه مرا بر نشاندی به گاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود	ندانست نام بزرگان شنود

الحق نیکو خدمتی کرد شهریار مر محمود را و محمود از او منت‌ها داشت. در سنه اربع عشر و خمسمائه (۵۱۴) به نیشابور شنیدم از امیر معزی که او گفت: از امیر عبدالرزاق شنیدم به طوس که او گفت: وقتی محمود به هندوستان بود و از آنجا باز

گشته بود و روی به غزنین نهاده، مگر در راه او متمرّدی بود و حصارى استوار داشت و دیگر روز محمود را منزل بر در حصار او بود. پیش او رسولى بفرستاد که فردا باید پیش آیی و خدمتى بیبارى و بارگاه ما را خدمت کنی و تشریف به پوشى و بازگردی. دیگر روز محمود برنشست و خواجه بزرگ بر دست راست او همی راند که فرستاده باز گشته بود و پیش سلطان همی آمد. سلطان با خواجه گفت: چه جواب داده باشد؟ خواجه این بیت فردوسى بخواند:

اگر جز به کام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود گفت: این بیت کراست که مردی از او همی زاید؟ گفت: بیچاره ابوالقاسم فردوسى راست که بیست و پنج سال رنج برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمره ندید. محمود گفت: سره کردی که مرا از آن یادآوردى که من از آن پشیمان شده‌ام. آن آزاد مرد از من محروم بماند. به غزنین مرا یاد ده تا او را چیزی فرستم.

خواجه چون به غزنین آمد بر محمود یاد کرد. سلطان گفت: شصت هزار دینار ابوالقاسم فردوسى را بفرمای. تا به نیل دهند و با شتر سلطانی به طوس برند و از او عذر خواهند. خواجه سال‌ها بود تا در این بند بود. آخر آن کار را چون زر بساخت و اشتر گسیل کرد و آن نیل به سلامت به شهر طبران رسید، از دروازه رودبار اشتر در میشد و جنازه فردوسى به دروازه رزان بیرون همی بردند. در آن حال مذکری بود در طبران تعصب کرد و گفت: من رها نکنم تا جنازه او در گورستان مسلمانان برند که او رافضی بود. هرچند مردمان بگفتند با آن دانشمند در نگرفت. درون دروازه باغی بود ملک فردوسى، او را در آن باغ دفن کردند. امروز هم در آنجاست و من در سنه عشر و خمسّمائه (۵۱۰) آن خاک را زیارت کردم. گویند از فردوسى دخترى ماند سخت بزرگوار. صلت سلطان خواستند که به او سپارند. قبول نکرد و گفت بدان محتاج نیستم. صاحب برید به حضرت بنوشت و بر سلطان عرضه کردند. مثال داد که آن دانشمند از

طبران برود بدین فضولی که کرده است و خانمان بگذارد. و آن مال به خواجه ابوبکر اسحق گرامی دهند تا رباط چاهه که بر سر نیشابور و مرو است در حد طوس عمارت کنند. چون مثال به طوس رسید فرمان را امتثال نمودند و عمارت رباط چاهه از آن مال است.^۲

کنیه و لقب

منابع و مأخذی که به فردوسی اشاره‌ایی کرده‌اند، مانند تذکره‌نویسان، بر کنیه فردوسی اتفاق نظر دارند و کنیه او را ابوالقاسم دانسته‌اند:

حدیث رستم بر آن جمله است که بوالقاسم فردوسی شاهنامه به شعر کرد^۳.

استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود.^۴

و در مورد لقب (تخلص) او نیز چنین است و علاوه بر اتفاق نظر منابع بر آن، در خوده شاهنامه (پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود، بخش: به خواب دیدن فردوسی، دقیقی را) نیز به آن اشاره شده است که ابیات آن بدین ترتیب است:

چنان دید گوینده یک شب به خواب	که یک جام می داشتی چون گلاب
دقیقی ز جایی پدید آمدی	بر آن جام می داستان‌ها زدی
به فردوسی آواز دادی که می	مخور جز بر آیین کاوس کی ^۵

در هجونا‌مه منسوب به فردوسی نیز دو بار به تخلص او اشاره شده است ولی دلیل انتخاب کردن آن مشخص نیست. بر طبق داستانی که در مقدمه نسخه فلورانس آمده

۲. چهارمقاله، نظامی عروضی سمرقندی، به تصحیح محمد قزوینی، انتشارات ارمغان، ۱۳۲۷ قمری، لیدن، ص ۷۴ تا ۸۱

۳. تاریخ سیستان، تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، انتشارات معین، ۱۳۸۱، تهران، ص ۵۳

۴. چهارمقاله نظامی عروضی، ص ۷۴

۵. شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، دفتر پنجم، انتشارات مزدا، کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا، ص ۷۵

است، هنگام دیدار فردوسی با سلطان محمود غزنوی، سلطان شعر او را پسندید و وی را فردوسی (مرد بهشتی) نامید و این، تخلص او شد.^۶

نام و نام پدر

یکی از مواردی که در جزئیات زندگانی فردوسی، اختلافات زیادی در منابع در مورد آن وجود دارد، نام او و پدرش است. فردوسی در شاهنامه نه به نام خودش و نه به نام پدرش هیچ اشاره‌ای نمی‌کند و درباره اجداد او نیز اطلاعاتی وجود ندارد.

بنا به نقل منابع مختلف که از فردوسی یاد کرده‌اند، نام‌های احمد، منصور و حسن برای خود فردوسی و نام‌های احمد، منصور، علی اسحاق، برای پدرش نقل شده است که گزیده‌ای از برخی از این منابع بدین شرح می‌باشد:

دیباچه قدیم شاهنامه: ابوالقاسم احمد الفردوسی^۷

قدیمی‌ترین بخش از مقدمه قدیم شاهنامه مربوط به اواخر قرن پنجم یا اوایل قرن

ششم:

ابوالقاسم منصور الفردوسی^۸

عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، نوشته محمد بن محمود بن احمد طوسی

(همدانی). تالیف میان سال‌های ۵۵۱-۵۶۲ ق: حسن فردوسی^۹

حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده (نوشته به سال ۷۳۰ ق): ابوالقاسم حسن بن علی

الطوسی^{۱۰}

دولتشاه سمرقندی (۸۴۲-۹۰۰ ق) در تذکره الشعراء: حسن بن اسحاق بن شرفشاه^{۱۱}

۶. فردوسی، ترجمه سجاد آیدنلو، ص ۱۷۸، مندرج در فصل نامه انجمن، ۱۳۸۶، شماره ۲۵

۷. سرچشمه های فردوسی شناسی، ص ۱۵۷

۸. فردوسی و شاهنامه، محیط طباطبائی، ص ۱۸

۹. عجایب المخلوقات، به اهتمام منوچهر ستوده، ص ۲۴۶

۱۰. تاریخ برگزیده، نسخه نشر الکترونیک بهمن انصاری، ص ۷۴۳

۱۱. تذکر الشعراء، تصحیح ادوارد براون، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲، صفحه ۵۰

فتح بن علی بن محمد اصفهانی (بنداری) که شاهنامه را در سال ۶۲۰ ق به عربی ترجمه کرده است. از فردوسی به صورت: الامیر الحکیم ابوالقاسم منصور بن الحسن الفردوسی الطوسی یاد کرده است.

غیاث‌الدین خواندمیر، تاریخ نگار قرن دهم هجری در حبیب‌السیر فی اخبار افراد البشر: و هو ابوالقاسم حسن بن علی^{۱۲}

محققین و شاهنامه پژوهانی مانند دکتر جلال خالقی مطلق^{۱۳}، دکتر شاپور شهبازی^{۱۴} و استاد محیط طباطبائی^{۱۵} از بین نام‌های نقل شده، نقل بنداری در ترجمه عربی شاهنامه (منصور بن حسن) را معتبرتر دانسته‌اند، هر چند آن چیزی که در اکثر منابع آمده است و درست‌تر می‌نماید نام حسن برای خود فردوسی است (در مورد نام پدر منابع متغیراند).

استاد علی ابوالحسنی نام (منصور حسن بن علی فردوسی) را طبق منابع مناسب‌تر می‌داند و ضمن نقد سخن استاد طباطبائی در انتخاب نام منصور بن الحسن ادله‌ای را بر سخن خود ارائه می‌دهد.^{۱۶}

زادروز و وفات

منبع موثق و دلیل یقینی که بتوانیم به زادروز دقیق فردوسی پی ببریم، وجود ندارد و تمامی نقل‌های محققین بر اساس برداشت‌های آنها از ابیات شاهنامه است. از این بین، تحقیقات دو نفر بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند که بدین قراراند:

۱۲. فردوسی و شاهنامه، مجموعه مقالات محیط طباطبائی، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۹ش، ص ۱۹

۱۳. فردوسی، ترجمه سجاد آیدنلو، ص ۱۷۸، مندرج در فصل نامه انجمن، ۱۳۸۶، شماره ۲۵

۱۴. زندگانی تحلیلی فردوسی، ص ۳۲

۱۵. فردوسی و شاهنامه، مجموعه مقالات محیط طباطبائی، ص ۲۱ و ۲۲

۱۶. بوسه بر خاک پی حیدر، علی ابوالحسنی، ص ۸۳۷ تا ۸۴۵

اولین تحقیق و تاریخ‌گذاری متعلق به ژول مول (خاورشناس آلمانی و متخصص در ادبیات و زبان فارسی) است که بنا بر دلایلی تاریخ تولد فردوسی را ۳۲۹ قمری می‌داند.^{۱۷}

دومین تحقیق، متعلق به تئودور نولدکه (خاورشناس آلمانی) است که حکومت پهلوی هم آن را معتبر دانست و بر سنگ قبر حکیم فردوسی آن را حکاکی کردند، نولدکه، تاریخ تولد فردوسی را بر اساس دلایلش ۳۲۳ یا ۳۲۴ قمری معرفی می‌کند.^{۱۸} استاد جلال خالقی مطلق پیرامون زادروز فردوسی می‌نویسد: تاریخ دقیق تولد او نوشته نشده است، اما از آگاهی‌هایی که شاعر درباره عمر خویش می‌دهد سه نکته مهم به دست می‌آید:

نخست در مقدمه داستان جنگ بزرگ کیخسرو که فردوسی درباره خودش می‌گوید که مرد ۶۵ ساله تنگ دستی شده است و دوبار این رقم را تکرار می‌کند. او سپس یادآور می‌شود که هنگامی که ۵۸ ساله بود و جوانیش از دست رفته، محمود پادشاه شد. این نکته قرینه معتبرتری نسبت به سه اشاره دیگر شاعر به ۶۵ یا ۶۸ سالگی خویش است. و چون محمود در سال ۳۸۷ هجری قمری به تخت نشسته، پس ولادت شاعر ۳۲۹ ه.ق است

دوم: اشاره‌ای است که در داستان پادشاهی بهرام سوم آمده، آنجا که شاعر از ۶۳ سالگی خود سخن گفته و تقریباً ۷۳۰ بیت بعد، دوباره آن ۶۳ را تکرار کرده و این نکته را نیز افزوده است که هرمزد بهمن (اول بهمن ماه) به جمعه افتاده است. بر اساس بررسی‌های شاپور شهبازی در طول سال‌هایی که به موضوع بحث ما ارتباط دارد، فقط در سال ۳۷۱ یزدگردی، اول بهمن، روز جمعه بوده است. حال اگر ۶۳ را از این تاریخ کم کنیم، به ۳۲۹ به عنوان سال تولد شاعر خواهیم رسید.

۱۷. جهت مطالعه دلایل ژول مول رجوع شود به، زندگینامه تحلیلی فردوسی، ص ۳۸ و ۳۹

۱۸. جهت مطالعه دلایل نولدکه رجوع شود به، همان، ص ۳۹ تا ۴۱

قرینه سوم در پایان کتاب آمده است که فردوسی به ۷۱ سالگی خویش و نیز روز ارد (۲۵) اسفند (۳۷۸ش) (= ۴۰۰ ه.ق) به عنوان تاریخ اتمام شاهنامه اشاره کرده است و این بار دیگر، زاد سال او را در ۳۲۹ استوار می‌کند.^{۱۹}

دکتر محمد امین ریاحی:

فردوسی به سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ قمری، در یکی از روستاهای بخش طابران طوس به نام پاژ در خانواده‌ای دهقان به دنیا آمد و نام او را حسن گذاشتند.^{۲۰}

سال درگذشت فردوسی را منابعی مانند دولتشاه سمرقندی^{۲۱} و قاضی نورالله شوشتری^{۲۲} ۴۱۱ هجری قمری ذکر کرده است و با توجه به قرائن به نظر می‌رسد تاریخ صحیح همین باشد. دولتشاه سمرقندی و قاضی نورالله شوشتری هر دو ذکر کرده‌اند که قبر فردوسی را دیده و آن را زیارت کرده‌اند و چون از قدیم عادتاً بر رویه سنگ قبر تاریخ مرگ متوفی را ذکر می‌کرده‌اند احتمال می‌رود آنها تاریخ وفات فردوسی را دیده و از روی آن تاریخ ۴۱۱ را ثبت کرده باشند.

دکتر شاپور شهبازی (نویسنده، تاریخ‌نگار، باستان‌شناس و شاهنامه‌پژوه) در این رابطه می‌نویسد:

فردوسی به سال ۴۱۱ هجری در هشتاد سالگی درگذشت. درباره تاریخ درگذشت فردوسی بهترین گواه در تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی است: و وفات فردوسی در شهر سنه احدى عشر و اربعمائه (۴۱۱) بوده و قبر او در شهر طوس است. این گفته کسی است که مزار را خودش دیده است بنابراین سنگ مزار که بر آن تاریخ درگذشت شاعر نقر شده است را هم دیده بوده است.^{۲۳}

۱۹. فردوسی، ترجمه سجاد آیدنلو، ص ۱۷۸ و ۱۷۹، مندرج در فصل نامه انجمن، ۱۳۸۶، شماره ۲۵

۲۰. سرچشمه های فردوسی شناسی، ص ۱۸

۲۱. تذکرة الشعراء، ص ۵۴

۲۲. مجالس المومنین، جلد ۲، ص ۶۰۹

۲۳. زندگینامه تحلیلی فردوسی، ترجمه هایده مشایخ، ص ۱۳۳

همسر و فرزندان

در مورد همسر فردوسی گزارش و منبعی وجود ندارد که صراحتاً به آن اشاره کرده باشد. اما برخی از محققین حدس زده‌اند که زنی که در داستان بیژن و منیژه، فردوسی از او نام می‌برد احتمالاً همسر اوست.^{۲۴}

در مورد فرزندان او، نظامی عروضی فقط از یک دختر نام می‌برد و او را چنین توصیف می‌کند: گویند از فردوسی دختری ماند سخت بزرگوار^{۲۵} البته در شاهنامه اثر و نشانه‌ای از این دختر وجود ندارد.

به جز سخن نظامی عروضی که فقط یک دختر را برای او ذکر می‌کند، عموماً شاهنامه پژوهان یک پسر هم برای او ذکر کرده‌اند که در جوانی فوت می‌کند و موجب رنجش عظیم فردوسی می‌شود. استاد جلال خالقی مطلق چنین می‌نویسد:

درباره شاعر تا پیرامون سال ۳۶۸ ق، که دست به سرایش شاهنامه می‌زند، آگاهی زیادی نداریم. جز همین اندازه که پسر او در سال ۳۵۹ ق به دنیا آمده است پس شاعر باید در سال ۳۵۸ ق، یا پیش از آن ازدواج کرده باشد.

شاعر دارای پسری بود که در جوانی در ۳۷ سالگی درمی‌گذرد و در این سال شاعر ۶۷ سال داشت، پس پسر او در ۳۵۹ ق (۹۷۰ م) یعنی ۳۰ سالگی شاعر به در جهان آمده و در سال ۳۹۶ ق درگذشته بود. به گزارش نظامی عروضی دختری نیز داشت که پس از مرگ شاعر هنوز در حیات بود. در افسانه‌هایی که در مقدمه برخی پس از دستنویسهای شاهنامه آورده‌اند از آن جمله در دستنویسهای استانبول (مورخ ۷۳۱ ق) قاهره (مورخ ۷۴۰) لیدن (مورخ ۸۴۰ ق) واتیکان (مورخ ۸۴۸) اکسفورد (مورخ ۸۵۲ ق) و برلین مورخ ۸۹۴ ق، به شاعر برادر کوچکتری به نام مسعود یا حسین نیز نسبت

۲۴. جلال خالقی مطلق، نگاهی تازه به زندگی نامه فردوسی، ص ۵، مندرج در نامه ایران باستان، سال ششم،

شماره اول و دوم، ۱۳۸۵

۲۵. چهار مقاله، ص ۸۱

داده‌اند. ولی اعتبار چنین گزارشهایی ناچیز است. همچنین در بیتی از شاهنامه آمده است: می لعل پیش آور ای روزبه! که در آن روزبه را هم می‌توان به معنی نیکبخت گرفت و هم می‌توان آن را نام شخص دانست و حدس زد که نام خدمتگارشاعر باشد.^{۲۶}

شاهنامه

مهم‌ترین منبع فردوسی برای سرودن شاهنامه، شاهنامه منثور ابومنصوری است. این شاهنامه در سال ۳۴۶ هـ. ق به دستور ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی، حاکم طوس نوشته شده است.

ابومنصور عبدالرزاق خودش و خاندانش مانند حکیم فردوسی شیعه بوده‌اند.^{۲۷} دکتر شاپور شهبازی درباره ابومنصور عبدالرزاق می‌نویسد: اعیان طوس و شهرهای مختلف چنان آرمان‌های شیعی و احساسات ملی را هماهنگ کردند که بسیاری از آنها متهم به زرتشتی‌گری شدند. یک نمونه آن ابومنصور عبدالرزاق بود. وی شجره‌نامه‌ایی برای خود درست کرده و نسبش را به گودرز قهرمان دربار کیانیان، رساند. وی فرمان گردآوری کتاب شاهان را داد که به شاهنامه ابومنصوری مشهور شد. این شخصیت بلندپرواز شیعه بود ولی تعدادی دانشمند زرتشتی را از خاندان‌های قدیم (ماخ پسر خراسان از هرات؛ یزداد پسر شاپور از سیستان؛ ماهوی خورشید پسر بهرام از بیشاپور و شادان پسر برزین از طوس) انتخاب کرد تا شاهنامه را گردآوری کنند، آنان این کار را به سال ۳۴۶ به اتمام رساندند. متأسفانه متن شاهنامه ابومنصور ناپدید شده است.^{۲۸} ابومنصور از مهمترین حامیان فردوسی در تالیف شاهنامه بوده است و شاعر در شاهنامه به نیکی از او یاد می‌کند. فردوسی از شاهنامه ابومنصوری و راویان اخبار و داستان‌های موجود در آن و بانی و مؤسس شاهنامه ابومنصوری چنین یاد کرده است:

۲۶. نگاهی تازه به زندگی‌نامه فردوسی، ص ۵۴، مندرج در نامه ایران باستان، سال ششم، شماره اول و دوم، ۱۳۸۵

۲۷. فردوسی، جلال خالقی مطلق، ترجمه سجاد آیدنلو، ص ۱۹۲، مندرج در فصل نامه انجمن، ۱۳۸۶، شماره ۲۵

۲۸. زندگینامه تحلیلی فردوسی، ترجمه هاید مشایخ، ص ۴۸ و ۵۳

یکی پهلوان بود دهقان نژاد	دلیر و بزرگ و خردمند و راد
پژوهنده روزگارِ نخست	گذشته سخنها همه باز جست
ز هر کشوری موبدی سالخورد	بیاورد و این نامه را گرد کرد
بپرسیدشان از نژادِ کیان	وز آن نامدارانِ فرخ گوان
بگفتند پیشش یکایک مهان	سخنهای شاهان و گشت جهان
یکی پیر بُد مر زبان هری	پسندیده و دیده از هر دری
جهاندریده و نام او بود ماخ	سخندان و با برگ و با برز و شاخ
نگه کردن که شاذان برزین چه گفت	بدانگه که بگشاد را از نهفت
چنین گفت، بهرام شیرین سخن	که با مردگان آشنایی مکن
چنین گفت فرزانه شاهوی پیر	ز شاهوی پیر این سخن یادگیر
چو بشنید از ایشان سپهد سخن	یکی نامور نامه افکند بُن
چنان یادگاری شد اندر جهان	بر او آفرین از کهان و مهات ^{۲۹}

شاهنامه ابومنصوری مدت کوتاهی بعد از جمع‌آوری و تدوینش معروف شده و با استقبال ایرانیان روبرو می‌شود. دقیقی (ابومنصور محمد بن احمد) شاعر دیگر اهل طوس با استفاده از همین شاهنامه ابومنصوری، هزار بیت درباره پادشاهی گشتاسپ و ظهور زرتشت و حمله ارجاسپ به ایران می‌سراید که البته کارش با به قتل رسیدنش توسط غلام خودش نیمه کاره باقی می‌ماند. طبق سخنان فردوسی در شاهنامه او پس از به قتل رسیدن دقیقی و نیمه کاره ماندن کارش به فکر کامل کردن کارِ دقیقی بوده است که این کار را با به دست آوردن نسخه ای از شاهنامه ابومنصوری آغاز می‌کند و آن هزار بیت سروده دقیقی را نیز فردوسی با ذکر نام او در شاهنامه خود می‌گنجاند.

۲۹. قلمرو ادبیات حماسی ایران، جلد ۲، ص ۱۳۹

دکتر جلال خالقی مطلق:

با استناد به سخنان خود فردوسی، او سرودن شاهنامه را در بعد از سال ۳۶۵ هجری قمری آغاز کرده است. او در دیباچه شاهنامه تصریح می‌کند که این کار را پس از مرگ ابومنصور دقیقی شروع کرده است.^{۳۰}

فردوسی شاهنامه را در هفتاد و یک سالگی، در ۲۵ اسفند ۴۰۰ هجری قمری به پایان می‌رساند و بر اساس اشارات نظامی عروضی و فرید الدین عطار زمان کلی نظم شاهنامه ۲۵ سال بوده است اما اگر آغاز سرایش شاهنامه را در سال ۳۶۷ ه.ق و اتمام آن را ۴۰۰ ه.ق بدانیم، نظم آن ۳۳ سال طول کشیده است و اگر کار سرایش را به پیش از ۳۶۷ ه.ق (نظم بیژن و منیژه) برگردانیم و زمانی را که پس از ۴۰۰ ه.ق برای بازنگری در شاهنامه صرف شده است، بر آن بیفزاییم، رقم ۳۵ سال به حقیقت نزدیک‌تر است.^{۳۱}

شاهنامه بنا به گفته شاهنامه پژوهان^{۳۲}، سه بار تحریر شده است که اولین تحریر به سال‌های ۳۸۴ ه.ق بوده است. دومین تحریر به سال ۳۸۹ و آخرین تحریر در حدود سال ۴۰۰ هجری انجام شده است.

بنا به سخن فردوسی، شاهنامه در آخرین تحریرش حدود ۶۰ هزار بیت داشته است. با این وجود اغلب نسخه‌های موجود از شاهنامه چیزی حدود ۵۰ هزار بیت دارند و در تصحیح‌های زمان حال که تصحیح استاد خالقی مطلق بهترین آنهاست، تعداد ابیات شاهنامه ۴۹۵۳۰ است.

استاد بدیع الزمان فروزانفر در این رابطه می‌نویسد:

۳۰. فردوسی، جلال خالقی مطلق، ترجمه سجاد آیدنلو، ص ۱۸۰، مندرج در فصل نامه انجمن، ۱۳۸۶، شماره ۲۵

۳۱. همان، ص ۱۸۴

۳۲. فردوسی و شاهنامه، مجموعه مقالات محیط طباطبایی، ص ۲۴۴ تا ۲۴۹

شاهنامه که به قول معروف و نص فردوسی (گوید: بود بیت شش بار بیور هزار. و نیز: ز ابیات غرا دو ره سی هزار) شصت هزار بیت و فعلاً بر پنجاه هزار بیت مشتمل است.^{۳۳}

موضوع شاهنامه تاریخ ایران باستان از آفرینش اولین انسان تا سقوط حکومت ساسانی به دست اعراب مسلمان است، بخش کوچکی از شاهنامه اعتقاد و تفکر شخصی فردوسی است که نمونه بارز و مشخص آن، بخشی است که به بیان اعتقادات دینی اش می‌پردازد و یا به حامیان و منابعی که استفاده کرده است اشاره می‌کند. عموماً محققین محتوای شاهنامه را به سه بخش تقسیم می‌کنند که عبارت‌اند از:

۱- بخش اساطیری

۲- بخش پهلوانی

۳- بخش تاریخی

خلاصه‌ای از این سه بخش به نقل از دکتر شاپور شهبازی بدین شرح است:

بخش اساطیری

پس از سرآغازی با ستایش خداوند و خرد، داستان نخستین انسان یعنی کیومرث روایت شده است که پس از دوره کوه‌نشینی، نخستین پادشاه شد و پس از اینکه سیامک پسر کیومرث به دست دیوان کشته شد، هوشنگ، پسر سیامک، انتقام این کار را گرفت و قاتل پدرش را کشت و خود بر تخت نشست. پس از چهل سال سلطنت، هوشنگ سلطنت را به پسرش تهمورث واگذار کرد. تهمورث دیوها را به بند کرد. پس از او پسرش جمشید به جای وی به تخت نشست که هفتصد سال سلطنت کرد و او مشهورترین پهلوان - پادشاه ایرانی است و کشف آهن و بنیان‌گذاری جشن نوروز از اقدامات اوست.

بعد از آن داستان ضحاک با لحنی حماسی آغاز می‌شود. ضحاک اصالتاً عرب زاده و صاحب ده هزار اسب بوده است. او شخصیتی بی رحم و ناپاک بوده که تحت تأثیر اهریمن قرار گرفته و از پیروان او شده است. اهریمن به ضحاک هزار سال فرمانروایی بر جهان را عطا می‌کند. دوره ضحاک، دوره تیرگی و آکنده از مرگ و خرابی و درد و رنج و فقر بوده و خود او نیز به همین وضعیت مبتلا بوده چرا که بر اثر بوسه اهریمن دو مار بر سرشانه‌هایش روییده بودند که غذایشان روزانه مغز دو جوان بود. ضحاک برای موجه جلوه دادن حکومتش با دو خواهر جمشید ازدواج کرد ولی در آخر بعد از شورش کاوه توسط فریدون سرنگون می‌شود. پیش بند چرمی کاوه آهنگر پرچم ملی ایران (درفش کاویانی) شد و بعد از آن کاوه و فریدون ضحاک را در غاری در کوه دماوند زندانی کردند تا زمانی که روز رستاخیز فرا برسد.

فریدون سپس با دو خواهر جمشید ازدواج کرد و ۵۰۰ سال حکومت کرد و قلمرو خودش را میان سه پسرش به ترتیب زیر تقسیم کرد: غرب (روم) را به سلم داد، شرق (توران) را به تور داد و قلب سرزمینش یعنی ایرانشهر را به کوچک‌ترین و بهترین پسرش (ایرج) داد. برادران بزرگ‌تر از تصمیم پدر به خشم آمده و ایرج را می‌کشند و انتقام مرگ ایرج را نوه‌اش منوچهر می‌گیرد و با به تخت نشستن او دوره اساطیری شاهنامه پایان می‌یابد.

بخش اساطیری شاهنامه نسبتاً کوتاه است و شامل حدود ۲۱۰۰ بیت است.^{۳۴} دکتر ذبیح الله صفا (پژوهشگر، نویسنده، مصحح متون و از شخصیت‌های برجسته ادبی ایران) پیرامون ویژگی‌های بخش اساطیری شاهنامه چنین می‌نویسد:

این دوره عهد پیدا شدن حکومت و پی بردن آدمی به خوراک و پوشاک و می‌کن و کشف آتش و آموختن زراعت و پیشه‌هاست. در این عهد نزاع آدمیان و دیوان اساس واقعی داستان شاهان است، این نزاع سرانجام بسود آدمیان پایان پذیرفت و بر اثر

^{۳۴} زندگینامه تحلیلی فردوسی، ترجمه هاید مشایخ ص ۱۳۹ تا ۱۴۱

قدرت طهمورث و جمشید، دیوان مطاوع (مطیع) آدمیان گشتند و آنان را بر بسیاری از اسرار تمدن خاصه خط و بنای مساکن آشنا ساختند. مطالب این قسمت با نهایت اختصار و موجزتر از آنچه در روایات مذهبی می‌بینیم آمده است. در این عهد شاهان نه تنها فرمانروای جهان بلکه راهبر آدمیان به مدنیت و موجد لوازم آن از قبیل: طبقات اجتماعی، ملبس، مسکن، آتش، اسلحه و خط نیز هستند. از پهلوانانِ بزرگ داستانی در این عهد اثری نیست و بر روی هم شاهنامه تا اواخر عهد ضحاک، ارزش حماسی زیادی ندارد و بالعکس ارزش اساطیری آن بیشتر است.^{۳۵}

بخش پهلوانی

تقریباً دو سوم شاهنامه به دوران قهرمانان و پهلوانان اختصاص دارد که از سلطنت منوچهر تا حمله اسکندر را دربرمی‌گیرد و ویژگی اصلی این دوره نقش پهلوانان سکایی یا سیستانی است که نقش ستون فقرات شاهنشاهی ایران را دارند. در این بخش از گرشاسب و پسرش نریمان و پسر نریمان، سام به اختصار یاد می‌شود.

جانشینان سام، زال (سپید موی) و پسرش رستم، دلیرترین پهلوانان، و پس از او پسرش فرامرز بودند. و چندین پهلوان و خاندان دیگر مانند کارنها (گودرزبان) که هر کدام سپاه و درفش و نشان خانوادگی مخصوص خود را داشتند و در بخش متعلق به خود در قلمرو شاهنشاهی فرمان می‌راندند. زال (پسر سام) در این داستان، نوزادی است که با موی سپید به دنیا می‌آید و پدرش سام چون فکر می‌کرده است او طلسم شده او را از خود دور می‌کند و سیمرغ افسانه‌ایی او را بزرگ می‌کند. سام بعد از اینکه او را در خواب می‌بیند از کار خود پشیمان شده و زال را به خانه بازمی‌گرداند. بعدها زال عاشق رودابه، دختر شاه کابل می‌شود که از اعقاب ضحاک است. این امر مانع ازدواج آنان می‌شود تا اینکه ستاره شناسان پیشگویی می‌کنند که حاصل این ازدواج رستم،

۳۵. حماسه سرایی در ایران، ص ۲۰۶ و ۲۰۷

بزرگ ترین پهلوان ایران خواهد بود. همین امر باعث می شود منوچهر موافقت کند و آنها ازدواج می کنند و یک سال بعد رستم به دنیا می آید.

از تاثیرگذارترین شخصیت های دوره پهلوانی، افراسیاب، پسر پشنگ و از اعقاب تور، است که در سرزمین وسیع توران فرمانروایی می کند و دائم در حال جنگ با ایرانیان است. اولین موفقیت او پیروزی بر نوذر و کشتن او و تسخیر ایران شهر است و اولین گناه بزرگش کشتن برادرش آغریرث بود. عاقبت زال و قارن ها او را بیرون راندند. پس از سلطنت کوتاه زو (پسر تهماسب) شورای نجیب زادگان به ریاست زال، شاهزاده قباد را که از نژاد فریدون است به پادشاهی ایران برگزیدند. رستم که اکنون جنگجویی قدرتمند شده و توانسته رخش (تنها اسبی که قدرت سواری دادن به او را داشته) را از آن خود کند. او عازم کوه های البرز می شود تا قباد را به اسطخر بیاورد.

این شاهزاده سرسلسله خاندان کیانی بود. کیقباد توانست افراسیاب را شکست دهد و ۱۵۰ سال سلطنت کند. پس از او پسر ضعیفش، کیکاووس به حکومت می رسد و تصمیم های نابخردانه زیادی می گیرد مثلاً می خواست سوار بر تختی که چهار عقاب به پایه های آن بسته شده بودند، پرواز کند. او و همه سپاهش در حمله به مازندران، اسیر دیو سپید می شوند که آنها را کور و زندانی می کند. رستم نهایتاً پس از گذشت از هفت خوان و روبه رو شدن با دیو سپید، او را می کشد و با خونس دارو برای بازگرداندن بینایی چشمان شاه و سپاهش استفاده می کند.

هنگامی که رستم در سفری برای شکار به حوالی سمنگان می رسد، در آنجا با شاهزاده خانم، تهمینه آشنا می شود و ازدواج می کند و از تهمینه صاحب پسری به نام سهراب می شود. سهراب پیشنهاد افراسیاب برای رهبری سپاهش در جنگ با کیکاووس را قبول می کند و مقاومت ایرانیان از جمله دختری پهلوان به نام گردآفرید را در هم می شکند و بالاخره با رستم روبرو می شود که هویت خود را از سهراب مخفی کرده است.

سهراب در ابتدا رستم را شکست می‌دهد، اما در نبرد دوم شکست می‌خورد و ضربه‌ای مرگبار بر او وارد می‌شود. بعد از آنکه سهراب نام پدرش را به زبان می‌آورد رستم از کیکاووس درخواست نوشدارویی را می‌کند که در خزانه سلطنتی است ولی او از دادن آن امتناع می‌کند و سهراب می‌میرد.

کیکاووس پسری داشت به نام سیاوش که به دست رستم بزرگ شده و تعلیم داده می‌شود. نامادری‌اش سودابه عاشق او می‌شود و وقتی نمی‌تواند او را وسوسه کند به او تهمت ناروا می‌زند و سیاوش آزمایش مقدس گذشتن از آتش را پذیرفته و بدون آسیب از آتش می‌گذرد و بی‌گناهی‌اش را ثابت می‌کند، او و رستم در جنگ با افراسیاب او را شکست می‌دهند و طبق توافقی رود جیحون مرز دو کشور می‌شود. اما کیکاووس فرمان ادامه جنگ می‌دهد. سیاوش چون نمی‌خواست پیمان را بشکند به دربار افراسیاب پناهنده می‌شود و در آنجا با فرنگیس دختر افراسیاب ازدواج می‌کند.

افراسیاب بعداً به تحریک و دسیسه چینی برادرش گرسیوز، سیاوش را می‌کشد. سیاوش پسری داشت به نام کیخسرو که پیران (وزیر خردمند افراسیاب) او را بزرگ کرده بود. گویو پسر گودرز در جستجوی کیخسرو به توران می‌رود و او را به ایران باز می‌گرداند. کیخسرو بعد از به پادشاهی رسیدن سپاهی را به سرکردگی طوس به جنگ کین خواهانه بر ضد پدر بزرگ مادری‌اش (افراسیاب) می‌فرستند که سپاه طوس شکست می‌خورد. در لشکرکشی دوم به رهبری گودرز هم سپاه شکست می‌خورد و بسیاری از سرداران ایرانی مانند پسران گودرز کشته می‌شوند. لشکرکشی سومی باز هم به رهبری طوس انجام می‌شود که به شکست ایرانیان می‌انجامد و چون نزدیک بود که افراسیاب ایرانیان را نابود کند در لحظه آخر رستم حاضر شده و بسیاری از قهرمانان نامدار دشمن مانند اشکوبوس و کاموس را می‌کشد و سپاه افراسیاب شکست می‌خورد.

بعضی از ارامنه به کیخسرو شکایت می‌برند که مزارع‌شان در اثر حمله گرازها تخریب شده است، شاه به دنبال داوطلبی می‌گردد که آن جانوران را نابود کند ولی

فقط بیژن پسر گیو، این کار را انجام می‌دهد. در راه بر اثر حسادت همراهان راه را گم می‌کند و وارد مرز توران می‌شود و در آنجا منیژه دختر افراسیاب را می‌بیند و این دو عاشق یگدیگر می‌شوند. گرسیوز که ماجرا را متوجه می‌شود بیژن را به زنجیر کشیده و در ته چاه عمیقی می‌اندازند. بعد از درخواست کمک و یاری گیو(پدر بیژن) از کیخسرو، رستم به توران می‌رود و او را نجات می‌دهد

جنگ‌های افراسیاب با ایرانیان ادامه داشت تا اینکه کیخسرو شخصاً در میدان کارزار حاضر شده و در لشکرکشی طولانی بالاخره او را شکست می‌دهد و با کمک شخص خردمندی به نام هوم افراسیاب را دستگیر و می‌کشد.

ولی کیخسرو از دنیا ناامید و دلسرد شده و می‌ترسد مبدا قدرت و شکوه چشم او را کور کند به همین خاطر حکومت را به لهراسب از بستگان کمتر شناخته شده‌اش وا می‌گذارد و لهراسب با خیرخواهی و صلح حکومت می‌کند. از میان دو پسر او گشتاسپ مایل بود قبل از مرگ پدر به پادشاهی برسد به همین خاطر به روم می‌رود. در آنجا دهقانی از اعقاب فریدون او را می‌پذیرد. گشتاسپ در رویایی دل‌کتیون دختر قیصر را می‌رباید. کتایون به رغم خشم پدر و مادرش او را به شوهری بر می‌گزیند. گشتاسپ بعد از انجام چند عمل قهرمانانه مانند کشتن گرگ اساطیری در روم شناخته شده و بالاترین مقام را در کنار قیصر به دست می‌آورد. لهراسب بعد از آگاهی از این داستان پسر دیگرش زیر را می‌فرستد تا گشتاسپ را برگرداند و به او قول می‌دهد که سلطنت را به او واگذار می‌کند. و خودش در آتشکده‌ایی در بلخ اقامت می‌گزیند.

فردوسی در اینجا داستان‌سرایی را قطع می‌کند که بگوید دقیقی را در خواب دیده و دقیقی از وی خواسته که هزار بیت داستان گشتاسپ و ارجاسپ را در شاهنامه بیاورد، پیشنهادی که شاعر با خشنودی آن را می‌پذیرد. بعد به داستان ناتمام دقیقی می‌پردازد و بقیه آن را روایت می‌کند.

این خبر که گشتاسپ پسر پهلوانش اسفندیار را زندانی کرده و خود به سیستان رفته به ارجاسپ تورانی فرصت حمله به ایران را داد و او سریعاً بلخ را تسخیر کرد و سربازانش را آزاد گذاشت تا چپاول کنند. در این حمله لهراسب پیر، زردشت و هشتاد روحانی کشته می‌شوند و تمام کشور در معرض هجوم قرار می‌گیرد. اسفندیار متأثر شده، با پدرش آشتی کرده و به رزم با ارجاسپ می‌رود و در جنگی تمام عیار او را شکست می‌دهد.

پس از این بازگشت پیروزمندانه، اسفندیار از پدر می‌خواهد که به قولش عمل کرده و از پادشاهی کناره‌گیری کند و چون گشتاسپ مایل به این کار نبود و طبق پیش‌گویی‌های وزیرش جاماسب می‌دانست که اگر اسفندیار به جنگ با رستم برود کشته می‌شود، تحویل پادشاهی را منوط به، به بند کشیدن رستم و به نزد او آوردنش کرد. اسفندیار با بی میلی به سیستان لشکر کشید و امیدوار بود رستم بدون جنگ بپذیرد، به بند و زنجیر کشیده شود اما رستم تحمل به بند کسی درآمدن را نداشت و مجبور شد با اسفندیار بجنگد.

چون اسفندیار رویین تن شده بود، رستم چند زخم عمیق برداشت و تیرهایش به اسفندیار کارگر نبود. عاقبت سیمرغ، راز اسفندیار را فاش کرد که همان آسیب‌پذیر بودن چشمانش بود. رستم با راهنمایی سیمرغ تیری ویژه از شاخه‌های نازک درخت گز ساخت و به چشم اسفندیار زد و او را کشت.

گشتاسپ به نفع بهمن، پسر اسفندیار از سلطنت کناره‌گیری کرد. کمی بعد رستم نیز به علت حيله برادر ناتنی‌اش شغاد، مُرد. بهمن جنگ کین‌خواهی را بر ضد خاندان رستم شروع کرد و فرامرز، پسر رستم را کُشت و زال را زندانی و سیستان را ویران کرد. بخش پهلوانی شاهنامه با این داستان به پایان می‌رسد.^{۳۶}

دکتر ذبیح الله صفا، ویژگی‌های دوره پهلوانی شاهنامه را اینگونه توضیح می‌دهد:

۳۶. زندگینامه تحلیلی فردوسی، ص ۱۴۱ تا ۱۴۹

دوره پهلوانی از قیام کاوه آغاز می‌شود و بقتل رستم و سلطنت بهمن پسر اسفندیار پایان می‌پذیرد. این قسمت مهم‌ترین و بهترین قسمت‌های شاهنامه و قسمت واقعی حماسه ملی ایران و حاوی عالی‌ترین نمونه اشعار فارسی است. در این عهد پهلوانان بزرگ و قهرمانان داستان‌های حماسی ما در عرصه شاهنامه ظاهر می‌شوند.

پهلوانی‌ترین دوره‌های تاریخ ایران در شاهنامه در عهد کیان تا پایان سلطنت گشتاسپ است و سبب این امتیاز دخالت رستم در جنگ‌هاست. رستم بزرگ‌ترین پهلوان ایران و سرنامداران عهد کیانی است. در این عهد شمار پهلوانان ایرانی در شاهنامه فزونی می‌یابد و از میان آنان گذشته از زال و رستم باید به ذکر اسامی دیگر مانند گودرز، گیو، بیژن، بهرام، فرامرز، سهراب و... پرداخت.^{۳۷}

دوره تاریخی

در دوره تاریخی، پادشاهی بهمن (پسر اسفندیار و نوه گشتاسپ) به اختصار بیان می‌شود و داستان جانشینانش یعنی ملکه همای، پسرش دارا و پسر دارا یعنی دارای‌دارایان نسبتاً کوتاه است.

داستان مفصل بعدی به سکندر (اسکندر) اختصاص دارد که برخلاف تمام قسمت‌های دیگر شاهنامه، در اینجا اسکندر شاهزاده‌ای به حق ایرانی (پسر بزرگتر دارا از دختر فیلیپ) است و ماجراهای وی با اشتیاق بازگو می‌شود. کوتاه‌ترین روایتها از هر مرحله از تاریخ ایران، که شامل دویست سال سلطنت شاهان جزء، یعنی اشکانیان می‌شود به دنبال بخش مربوط به اسکندر می‌آید و از این پس تاریخ دوره ساسانیان با دقت بسیار روایت می‌شود.^{۳۸}

۳۷. حماسه سرایی در ایران، ص ۲۰۸ و ۲۰۹

۳۸. زندگینامه تحلیلی فردوسی، ص ۱۴۹ و ۱۵۰

فردوسی زرتشتی نیست

فردوسی به سبب سرایش شاهنامه (که زنده کردن یاد و نام پهلوانان و شاهان ایران باستان بوده) حتی در زمان خودش، مورد سرزنش بعضی از افراد متعصب قرار گرفته است و بعضاً او را به زرتشتی بودن متهم کرده‌اند.

فریدالدین عطار در مورد آن چنین می‌گوید: فردوسی، بیست و پنج سال برای شاهنامه زحمت کشید و هنگامی که درگذشت شیخ ابوالقاسم (گرگانی) به دلایل مذهبی (شیعه بودن فردوسی) قبول نکرد بر او نماز بخواند و گفت وی اشعار بسیاری در وصف گَبر سرود، عمرش را در تمجید از گبرکان (زرتشتیان) صرف کرد.^{۳۹}

و نیز بعضی از ویژگی‌های شاهنامه مانند اشارات تحسین آمیز به آیین‌ها و سنت‌های باستانی ایرانی، مقدس دانستن آتش، زرتشتی بودن بعضی از قهرمانان شاهنامه، اسلام را دین اهریمنی خطاب کردن در نامه رستم فرخزاد و.. هر خواننده سطحی نگری را به این نتیجه می‌رساند که فردوسی زرتشتی است.

اما با این حال آنچه که از شواهد مانند متن شاهنامه برمی‌آید این است که فردوسی مسلمانی شیعه مذهب است. منشأ بعضی از احساسات ضد اعراب شاهنامه، از منابع مورد استفاده فردوسی است به خصوص که شاهنامه ابومنصور (که منبع اصلی فردوسی در سرایش شاهنامه بوده است) را چند زرتشتی گردآوری کرده بودند. و طبیعی است که عقاید زرتشتیان در آن تاثیر گذاشته باشد.

مسئله مسلمان و شیعه مذهب بودن فردوسی به قدری روشن و به قول معروف أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ است که حتی مُوبدان زرتشتی هم به آن اعتراف کرده است چنانکه موبد جهانگیر اوشیدری از چهره‌های برجسته زرتشتیان ایران و پژوهشگر تاریخ نگاری زرتشتی در کتابش پیرامون علل اختلاف فردوسی و محمود غزنوی چنین می‌نویسد:

۳۹. زندگینامه تحلیلی فردوسی، علیرضا شاپور شهبازی، ترجمه هایدو مشایخ، ص ۹

فردوسی به شیعه و محمود (غزنوی) به تسنن معتقد بود.^{۴۰}

اگر ادعای افرادی که حکیم فردوسی را زرتشتی می‌دانند درست بود، این موبد زرتشتی، هرگز چنین حرفی را نمی‌زند یا دستکم سکوت می‌کرد، حال آنکه او فردوسی را شیعه می‌داند و اشاره‌ای به زرتشتی بودن یا تمایل فردوسی به آیین زرتشت نمی‌کند. اینکه عده‌ایی چنین شبهه می‌کنند که اگر فردوسی مسلمان و شیعه مذهب است چرا به اعتقادات دینی‌اش به طور کامل اشاره نکرده است؟ (در حالی که در واقع اینگونه نیست و فردوسی در آن چند بیتی که در دیباجه در مدح پیامبر اکرم و امام علی (ع) آورده است، کامل به اعتقادات مذهبی‌اش اشاره کرده است).^{۴۱}

یا اینکه با وجود نزدیکی فردوسی به مزار امام رضا (علیه السلام) چرا از ایشان یاد نمی‌کند؟

تمام اینها به خاطر این است که موضوع شاهنامه، ایران باستان و تاریخ اساطیری و اسطوره‌ایی آن است و مستقیماً ارتباطی به دین اسلام و مذهب شیعه پیدا نمی‌کند که ما انتظار داشته باشیم فردوسی در آن کاملاً به اعتقادات اسلامی‌اش اشاره کند، البته فردوسی وقتی هم بیان آن را لازم دیده (مانند دیباجه) اعتقادات مذهبی‌اش را کاملاً بیان کرده است.

دکتر علیرضا شاپور شهبازی پیرامون بحث از زرتشتی بودن فردوسی، با رد این ادعا، چنین می‌نویسد:

فردوسی حتی در زمان خودش نیز فردی هوادار زرتشتی‌گری دانسته می‌شد که عمرش را در ستایش گبرکان، بی دینان ایران باستان، سپری کرده بود و بنابراین مستحق به خاک سپرده شدن در گورستان مسلمانان دانسته نشد. چنین نظری در مورد فردوسی به دلیل سرسری خواندن شاهنامه است که در آن اشارات تحسین آمیز

۴۰. دانشنامه‌ی مزدیسنا، ص ۳۶۷، ذیل واژه‌ی فردوسی

۴۱. رجوع شود به بخش فردوسی شیعه اثنی عشری است در همین کتاب

به آیینها، نوشته‌ها و سنن باستانی ایرانی فراوان است. همچنین بعضی از تفکرات و اصطلاحات فردوسی در جامعه اسلامی نیز شگفت‌آور نمی‌نماید، شاهنامه این تفکر باستانی ایرانیان را که آتش عنصری مقدس‌تر از خاک است را بیان می‌کند در حالی که مسلمانان مخالف این تفکر بودند و با این نظریه که زرتشتیان آتش پرستانند مخالفت می‌کند. قهرمانان شاهنامه دین یزدان و دین بهی دارند که مشابه دین زرتشت است و مدافع و محافظ دین باستانی‌اند. در شاهنامه رستم فرخزاد هم جسارت می‌یابد که دین اسلام را کیش اهریمنی بخواند و تفکرات اسلامی را مضر بداند و دوران حکومت اعراب را بر ایران روز اهریمنی بنامد. تمام اینها می‌تواند باعث تردید در پابندی استوار فردوسی به دین اسلام شود.

به هر حال هیچ یک از این استدلال‌ها قطعی نیست. منشأ احساسات ضدّ عرب مشهود در شاهنامه منابع مورد استفاده فردوسی است، به خصوص شاهنامه ابومنصور که دانایان زرتشتی آن را گردآوری کرده بودند. بیانات حاکی از هواداری از زرتشتی‌گری نیز بر همین اساس بود و تمایل به هرچه شکوهمندتر جلوه دادن ایران باستان و قهرمانان ایرانی تنها منحصر به وی نبود؛ در میان شعوبه نیز این امر متداول بود، از جمله آنان ابومنصور عبدالرزاق و بستگان و همکارانش.

نبودن شور و حرارت اسلامی در شاهنامه به علت ماهیت مطالب آن بود که با تاریخ ایران باستان سر و کار داشت؛ و فردوسی به عنوان یک دهقان که عمر خود را صرف سرودن چنان کتابی کرد دغدغه ذهنی‌اش بیشتر بازگو کردن دقیق منابع مورد استفاده‌اش بود تا بیان اعتقادات مذهبی خود. البته وقتی هم که لازم می‌شود نظرهای شخصی خود را بازگو می‌کرد، که در آن موقعیتها گفته‌هایش، گفته‌های زردشتیان نبود. در واقع فردوسی گهگاه نسب به دین، آداب و قهرمانان ایران باستان کاملاً غیرجانبدار است که باز هم نشانه امانتداری وی در قبال منابعش است و سرانجام اینکه، با حافظ

دین خواندن سلطان محمود، فردوسی به روشنی مشخص می‌کند که منظور او از (دین) اسلام بوده است.

اینکه فردوسی اساساً با دین زرتشتی آشنایی داشت یا نه، هنوز باید اثبات شود. در شاهنامه شاهان پیش از زرتشت می‌توانستند اوستا را در آتشکده بخوانند و قاتل دارا (داریوش سوم) می‌توانست یک موبد باشد. و از طرف دیگر حامی زرتشت حتی می‌توانست یک شاه بد دل و بی اصول باشد، در حالی که اسکندر یک شاهزاده درستکار و محترم ایرانی با اعتقادات عمیق اسلامی باشد که به زیارت مکه هم رفته باشد. ممکن نیست چنین آرا و عقایدی را یک زردشتی منتقل کرده باشد و به رغم اتهامی که به وی می‌زدند، او هوادار پر و پا قرص زردشتیگری هم نبود چه رسد به اینکه زرتشتی به اسلام گرویده‌ای باشد.^{۴۲}

پروفسور سید حسن امین تاریخدان، ایران‌شناس، فیلسوف و ادیب معروف ایرانی در مورد ادعای زرتشتی بودن فردوسی چنین می‌نویسد:

فردوسی شاعری غیرمذهبی است؛ با این همه او نه تنها به حکایت نام (حسن) و کنیت (ابوالقاسم) خویش و نام پدرش (علی) بلکه همچنین بنا به ابیات متعددی که در سرتاسر شاهنامه قابل ارائه است. بی هیچ تردیدی مسلمان (و نه زرتشتی) ست. آنچه در اشعار او در ستایش کیش زرتشتی دیده می‌شود ناشی از گزارش‌های امانت‌دارانه‌ی او از منابعی ست که او آنها را بی‌دخل و تصرف نقل کرده است. اکثر ما ایرانیان امروز، مسلمان و مسلمان‌زاده‌ایم اما به ایران باستان و کیش زرتشتی هم در گفتار و نوشتار، احترام داریم مهمتر آنکه فردوسی - مانند اکثر ایرانیان فرهیخته - میان اسلام و اعراب تفاوت قائل است و دشمنی او نه با دیانت اسلام بلکه با فاتحان عرب و حاکمان ستم پیشای مسلمان ناماست.^{۴۳}

۴۲. زندگینامه تحلیلی فردوسی، ص ۷۱ تا ۷۵

۴۳. مذهب فردوسی و ادیان در شاهنامه، مجله ی حافظ، ش ۲۷، ص ۳۰

دکتر مهدی قریب، شاهنامه پژوه، مصحح و استاد زبان و ادبیات فارسی: در شاهنامه تقابل خیر و شر در باور مزدائی کهن با عناصر بنیادی از آئین دیرینه زروانی در آمیخته است. بازتاب این پندار در حماسه فردوسی بصورت نبرد خیر و شر در محدوده زمانی هزاره‌ها تجسم یافته است. از سوی دیگر، چنان که می‌دانیم فردوسی شیعی مذهب بوده است و به مبانی مذهب تشیع ایمان متقن داشته؛ چنانکه حتی ترجیح داده است روایت ظهور زردشت و یاد کرد از دقایق این آئین، سروده شاعری زردشتی مذهب باشد و او فقط به عنوان امین و ناقل این مفهوم معرفی گردد.^{۴۴}

دکتر حسین رزمجو، استاد برجسته زبان و ادبیات فارسی در مورد ادعای زرتشتی بودن فردوسی چنین می‌نویسد:

در مورد این نظر که برخی فردوسی را مبلغِ گبرکان و مجوسان دانسته‌اند و دینش را متمایل به آئین زرتشتی تصور کرده‌اند و مضامینی را که در شاهنامه مربوط به کیش مزدایی و زرتشتی وجود دارد را به حساب او گذارده‌اند نظیر: گُستی (زَنار) بستن و احترام به آتش و و آتشکده‌هایی چون آذرگشسب، و برسم (شاخه‌هایی از تاک یا درخت انار) را به دست گرفتن و دعا‌های اوستا و زند را زمزمه کردن و سوگند با آب آمیخته با گوگرد خوردن و برپایی جشن‌هایی چون؛ مهرگان و سده، که در جای جای شاهنامه بویژه از دوران پادشاهی گشتاسپ که به آیین زردشت می‌گردد و در ترویج کیش مزدایی می‌کوشد، در حالی که آنان غافل از این واقعیت هستند: که داستان‌هایی که فردوسی در شاهنامه به نظم آورده است، قبل از آنکه مدوّن شود و به صورتِ خدای نامکها و شاهنامه‌های منشوری چون: شاهنامه منشور ابومنصور عبدالرزاق طوسی (که مأخذ اصلی در نظم شاهنامه است) در آید به طور شفاهی سینه به سینه از گذرگاه نسل‌هایی از ایرانیان که زردشتی بوده‌اند، گذشته و مآلاً در این معبر طولانی، و طی قرون و اعصار، عناصری از اندیشه‌های زردشتی و آئین و رسوم ایرانیان باستان در آنها

۴۴. بازخوانی شاهنامه، تاملی در زمان و اندیشه فردوسی، ص ۱۱۱

وارد شده است. و فردوسی که به عنوان شاعری امانتدار آنها را بدون آنکه دخالتی در محتوایشان داشته باشد، به سلک نظم در آورد، لذا این موضوع هیچ ربطی به اعتقادات مذهبی اسلامی استاد فرزانه طوس ندارد، که متهم به تبلیغ اندیشه‌های مجوسی و زرتشتی شود و اینکه برخی از پژوهندگان معاصر سعی دارند که به هر نحوی او را به آئین زردشتی مربوط سازند (در صورتی که از آغاز تا انجام کتاب فردوسی، سطری که دلالت واضح بر این موضوع داشته باشد، وجود ندارد) و ناچار خواهند شد که پایه استدلال خود را بر فراز خیال و گمان بگذارند. فردوسی چنانکه از روی شاهنامه او را می‌شناسیم، از همه شعرای ایران دلیرتر و بی‌پروا تر بوده است. بهترین دلیل این مطلب، اظهار تشیع صریح او در مقابل محمود غزنوی و محروم شدن از آسایش زندگانی است. فردوسی اگر تمایلی به زردشت و زرتشت‌گری داشت، بی‌شک مانند تمایل خود به آئین تشیع اظهار می‌نمود. و از هیچ کس پروا نمی‌کرد. با آنکه در هجونا مه به جای آنکه سنگ تشیع را به سینه بزند، بیتی چند که دلالت بر زردشتی بودن او داشته باشد می‌سرود، کوتاه سخن اینکه: جهان بینی توحیدی و دیانت فردوسی را از بررسی مطالب شاهنامه آسان‌تر و دقیق‌تر می‌توان استنباط کرد تا پرداختن به اقوال و روایاتی (احیاناً بی پایه) که از سوی کسانی که یه خود مسلمان نبوده یا آگاهی کافی از زندگی معنوی استاد طوس نداشته‌اند اظهار شده است.^{۴۵}

دکتر کلثوم غضنفری شاهنامه پژوه و استاد دانشگاه تهران:

شاهنامه فردوسی حاوی عناصر اسلامی زیادی است. در ابیات مختلفی از این اثر آیات قرآنی و احادیث و سنتهای اسلامی بازتاب یافته‌اند. نکته مهم اینکه اگرچه چارچوب زمانی شاهنامه متعلق به ایران باستان است و تاریخ ایران از دوره کیومرث تا یزدگرد سوم را یعنی ورود اسلام به ایران بازگو می‌کند اما به دلایل ذیر حاوی عناصر اسلامی است. این اثر در قرون چهارم و پنجم هجری قمری به شعر درآمده است.

۴۵. قلمرو ادبیات حماسی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۱، جلد ۲، ص ۴۲ و ۴۳

یعنی در زمان سروده شدن آن چهار تا پنج قرن از مسلمان شدن ایرانیان می‌گذشته است. بدون شک هر اثری از عناصر و فرهنگ دینی زمانه خود تاثیر می‌پذیرد و شاهنامه هم از این قانون مستثنا نیست؛ به این معنی که در بسیاری از بخشهای آن عناصر و مفاهیم دینی زمانه خود شاعر بازتاب یافته‌اند. به علاوه بر اساس تحقیقاتی که تاکنون صورت گرفته است و همچنین بررسی متن شاهنامه توسط مؤلف جای هیچ شکی باقی نمی‌ماند که شاعر منظومه یعنی فردوسی خود مسلمان بوده است و در بسیاری از قسمتهای اثرش عقاید دینی خود را به صورت مستقیم و غیرمستقیم ابراز داشته است و حتی در موارد بسیاری آیات قرآنی و احادیث اسلامی را از زبان شخصیت‌های زردشتی اثرش نقل می‌کند. علاوه بر دلایل مذکور بر اساس تحقیقات انجام شده در پژوهشی که پیشتر توسط مؤلف انجام گرفته شاعر در موارد بسیاری سعی در تعدیل باورهای زردشتی و استفاده از مفاهیم و اصطلاحات اسلامی دارد تا به این وسیله اثر خویش را که شامل داستانهای باستانی است برای جامعه مسلمان معاصرش که حدود چهار سده با دوران کهن فاصله داشته است، قابل پذیرش سازد. به سخن دیگر می‌توان گفت که شاهنامه تنها به ذکر داستانهای باستانی و اساطیر زردشتی نمی‌پردازد بلکه روح اجتماعی فرهنگی و مذهبی زمانه‌اش را تا حدی که به داستانها و اساطیر باستانی آسیب وارد نکند در کالبد آنها دمیده و این به قطع از جمله دلایلی است که این اثر را تا به امروز همه گیر و محبوب ساخته و حتی در دنیای مدرن هم نسلهای جدید ایرانیان را به آن علاقمند کرده است.^{۴۶}

فردوسی سنی نیست

آنچه که از سخنان حکیم فردوسی در باب دین و مذهبش از متن شاهنامه و هجونا‌مه منسوب به او و نیز سخنان سایر منابع از قبیل مورخین و تذکره‌نویسان

۴۶. ادیان در شاهنامه، کلثوم غضنفری، نشر انتخاب، صفحه ۱۰۱ و ۱۰۲

فهمیده می‌شود، مسلمانی و شیعه بودن اوست و در مورد تسنن فردوسی منبع و کتابی در میان اهل سنت به آن اشاره نکرده است.

حال عده‌ایی در زمان معاصر به دنبال اثبات سنی بودن فردوسی هستند. و مهم‌ترین و شاید تنها دلیل آنها بر این مدعایشان، ابیاتی است که در بعضی از نسخ شاهنامه در مدح خلفای سه گانه اهل سنت آمده است که این ابیات بدین قرار هستند:

که خورشید بعد از رسولان مه	نتابید بر کس ز بوبکر
به عمر کرد اسلام را آشکار	بیاراست گیتی چو باغ بهار
پس از هر دوان بود عثمان گزین	خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول	که او را بخوبی ستاید رسول

این ابیات به تصریح شاهنامه پژوهان و محققین از ابیات الحاقی شاهنامه هستند که توسط کاتبان سنی مذهب به دیباچه شاهنامه اضافه شده‌اند و به جهت تعدد اسناد در این زمینه بحث از آن به انتهای کتاب منتقل شده است.

با اثبات الحاقی بودن این ابیات دیگر دلیل و مجالی برای بحث پیرامون تسنن فردوسی باقی نمی‌ماند.

کسانی که به دنبال اثبات تسنن حکیم فردوسی بوده‌اند، به قول استاد علی ابوالحسنی (منذر) خود را به رنج بیهوده افکنده و خودشان نیز به شهرت تشیع فردوسی اعتراف کرده‌اند، در این مقدمه فقط به ذکر یک نمونه از کسانی که به دنبال اثبات سنی بودن حکیم فردوسی بوده است اکتفا می‌کنیم.

یکی از افرادی که تلاش زیادی برای اثبات سنی بودن یا حداقل شیعه زیدی بودن فردوسی کرده است، حافظ محمود شیرانی پژوهشگر و نویسنده اهل هند است، که با وجود تلاش فراوان به ناچار چنین می‌نویسد:

روایات قدیم او را شیعه می‌گویند.^{۴۷}

درباره تسنن فردوسی نه در هیچ کتاب و نه در میان اهل سنت، روایتی در این مورد دیده نشده است.^{۴۸}

استاد جلال خالقی مطلق ادیب، پژوهشگر و شاهنامه‌پژوه نامدار ایرانی در مورد حافظ محمود شیرانی چنین می‌نویسد:

شیرانی، فردوسی را اهل تسنن یا شیعه زیدی می‌داند ولی این دانشمند همانگونه که در مقاله‌ایی که درباره هجونامه نوشته است، بیشتر در پی اعاده حیثیت از محمود است و در مقاله‌ای که در مورد مذهب شاعر نوشته است، قصد او بیشتر دفاع از تسنن است. یعنی او با وجود اطلاع گسترده‌ای که از شاهنامه داشت در کارش گرفتار تعصب مذهبی و مانند بعضی از پان ترکیست‌ها، در پی مهر به محمود (غزنوی) بود. همچنان که تعصبات ملی سبب شده است که از قلم برخی از ایرانیان درباره محمود و فردوسی مطالبی نادرست صادر گردد.^{۴۹}

فردوسی شیعه اثنی عشری است

تذکره نویسان و تاریخ نگاران و نیز شاهنامه پژوهان و محققین معاصر متفق‌القول فردوسی را شیعه مذهب معرفی کرده‌اند و شیعه بودن حکیم فردوسی امری مسلم است، اما در اینکه فردوسی از کدام دسته از شیعیان (زیدی، اسماعیلی، امامیه اثنی عشری) است اختلاف وجود دارد:

برخی مانند ملک الشعرای بهار، فردوسی را فقط شیعه معرفی کرده‌اند و ذکر نکرده‌اند از کدام دسته از شیعیان است و برخی دیگر مانند استاد عباس زریاب خویی،

۴۷ در شناخت فردوسی، ترجمه شاهد چوهدری، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۹، ص ۱۶۱

۴۸ همان، ص ۱۸۱

۴۹ نگاهی تازه به زندگی نامه فردوسی، مندرج در نامه ایران باستان، سال ششم، شماره اول و دوم، ۱۳۸۵ش، صفحه ۱۸

او را اسماعیلی مذهب می‌دانند، در حالی که استاد محیط طباطبایی، او را زیدی مذهب معرفی می‌کند.

طبق آن چیزی که از محتوای شاهنامه فهمیده می‌شود و منابع بعد از فردوسی نیز بر آن صحنه می‌گذارند، فردوسی شیعه اثنی عشری بوده است.

یکی از کامل‌ترین تحقیقات پیرامون شیعه اثنی عشری بودن فردوسی متعلق به استاد احمد مهدوی دامغانی (نویسنده، پژوهشگر، شاهنامه‌پژوه و استاد برجسته زبان و ادبیات فارسی) است که به جهت اعتبار آن و نیز اینکه نظر این تالیف نیز بر امامیه بودن فردوسی است، قسمت‌های مهم مقاله ایشان در این بخش آورده می‌شود تا خوانندگان عزیز بتوانند به اطلاعات جامعی در این زمینه برسند ولی ترجیحا توصیه می‌شود اصل مقاله خوانده شود.

ناگفته نماند که نظر استاد مهدوی دامغانی پیرامون امامی بودن فردوسی مورد تایید شاهنامه پژوهان بزرگی مانند استاد جلال خالقی مطلق نیز قرار گرفته است: روی هم رفته نظر مهدوی دامغانی که فردوسی را به دلایلی شیعه اثنی عشری می‌داند و اتفاق مآخذ کهن در تایید آن، بر نظرهای دیگر می‌چربد.^{۵۰}

خلاصه‌ای از ادله استاد مهدوی دامغانی پیرامون شیعه دوازده

امامی بودن فردوسی^{۵۱}

اظهار نظر قطعی درباره مذهب بعضی از شاعران نامدار فارسی که در قرن سوم تا اوائل قرن یازدهم می‌زیسته‌اند به آسانی میسر نیست مگر این که در آثار آنان دلایل روشن و یا قرائن متقن و یا کنایات و اشاراتی که به اصطلاح ابلاغ از تصریح است، وجود باشد زیرا به صرف این که در شعر شاعری مدح و منقبتی از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام یا در یک مسأله توحیدی یا دیگر مسائل کلامی عقیده‌ای شبیه عقاید

۵۰. همان، ص ۱۸

۵۱. مقاله مذهب فردوسی، مندرج در ایران شناسی، بهار ۱۳۷۲، شماره ۱۷

شیعه امامی یا معتزله آمده است نمی‌توان او را شیعی امامی یا معتزلی دانست و یا اگر تعریف و ستایشی از خلفای راشدین اولیه در شعر او موجود باشد و در یک مسأله کلامی بر وفق مذاق اشاعره سخنی گفته باشد نباید او را سنی اشعری شناخت. از آنجا که بیشتر شعر این شاعران و به ویژه قصیده‌سرایان، پر از مدح و رثا و تهنیت و هجاست، بنابراین شاعر الزاماً و بر مبنای احساس و توقع خود از بیم و امیدی که از ممدوح دارد یا وفا و محبتی که به متوفی می‌ورزد و یا تنفر و دشمنی از شخصی که مورد هجو و نکوهشش قرار می‌گیرد شعر می‌سراید.

البته در شعر بسیاری از این شاعران دلایل مسلم و صحیح بر اعتقاد مذهبی‌شان موجود است و بر این مبنی و به شهادت آن ادله اکثریت عظیم آن شاعران سنی مذهب‌اند و اقلیت معتنی بهی شیعی مذهب و جهت مثال و تذکار و نه به عنوان استقراء و انحصار، از جمله فحول شعرای آن قرون عنصری و فرخی و منوچهری و انوری و امیر معزی و نظامی و خاقانی و جمال‌الدین عبدالرزاق و پسرش کمال و عطار و شیخ اجل و حافظ و مولانا جلال‌الدین سنی‌اند و کسائی مروزی و غضائری رازی و ناصر خسرو و قوامی رازی و حضرت فردوسی شیعه‌اند. تصریحات بلیغه متعدد و قرائن و امارات مکرری که در کتاب مستطاب شاهنامه موجود است برای هیچ پژوهنده منصف و مطلع و معتقد به هر دین و مذهبی هم که باشد تردیدی در این که حضرت فردوسی شیعه امامیست باقی نمی‌گذارد.

از لحظه‌ای که پیغمبر اکرم (ص) از این دنیا رفت، اختلاف درباره خلافت و امامت که به گفته امام ابی الحسن اشعری نخستین اختلاف و دوگانگی که پس از پیغمبر میان مسلمانان روی داد، اختلافشان در امامت بود و به گفته شهرستانی «بزرگترین خلافتها میانه است خلاف امامت است که ظاهر شد» (ملل و نحل، ص ۱/۳۷) و به هر حال ساعتی پس از درگذشت رسول الله (ص)، تسنن و تشیع که همین مسأله «خلافت» و «امامت» مهمترین اختلاف میان آن است به وجود آمد. یعنی حضرت علی بن ابی

طالب (ع) و معدود مسلمانان دیگری که با ایشان در داخل خانه پیغمبر (ص) که متصل به مسجد آن بزرگوار بود به امر تجهیز و دفن آن حضرت مشغول شدند به ضمیمه ده دوازه نفر مسلمان دیگری که از بیعت جناب ابی بکر سر باز زدند «شیعه» شناخته شدند و چند نفر دیگری که به سرپرستی جناب عمر بن الخطاب و دو دوست صمیمی ایشان یعنی ابوعبیده جراح و سالم مولی حذیفه، به گرد آوردن جمع کثیری از مسلمانان در محلی دور از مسجد و خانه پیغمبر به نام سقیفه بنی ساعده پرداختند، و جناب ابی بکر را به «خلافت» برداشتند و سپس سرشناسان از مسلمین را به بیعت با آن جناب وا داشتند «سنی» نامیده شدند.

شیعیان اولیه و سپس شیعه دوازده امامی که به آن امامی مطلق یا جعفری هم می‌گویند، در هر جای عالم که بوده و باشند و به هر زبانی که سخن گفته و بگویند که همواره بر این عقیده بوده و خواهند بود که:

الف - امام و آن که خلیفه پیغمبر است باید «معصوم» باشد، بدین توضیح که از حین تولد تا لحظه وفات به مدد عصمت و صیانت الهی از هر گناه یا لغزش یا سهو و اشتباه و تباهی جسمی و روحی مصون باشد.

ب - نص جلی (وصیت عهدی) بر امامت او از طرف پیغمبر اکرم (ص) برای حضرت علی بن ابی طالب و از طرف امام سابق بر امامت امام لاحق وجود داشته باشد و عدد این ائمه معصوم پیش از دوازده نیست و امام دوازدهم از سال ۲۶۰ هجری غایب است و زمان ظهور او بر کسی معلوم نیست.

ج - پس از پیغمبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) بر همه و از همه امت «افضل» است و شایسته‌تر از هر کس دیگر به خلافت پیغمبر (ص) و امامت حق مسلم او و پس از او حق اولاد معصوم او بترتیب مقرر تا امام دوازدهم است و لاغیر.

د - با توجه به اصل «افضلیت» حضرت امیر (ع)، شیعه امامی، امامت و پیشوائی مفضول را (یعنی آن که در مرتبه پایین‌تر است و از همه دیگران افضل نیست) روا نمی‌شمارد.

شیعیان زیدی مذهب به دو مسأله «عصمت» و «نص» اعتقاد ندارند ولی حضرت علی (ع) را افضل امت پس از پیغمبر میدانند، النهایه امامت مفضول را بر فاضل با رضایت و تقریر فاضل روا می‌شمارند و سکوت حضرت امیر و عدم مخالفت آشکار آن حضرت را با خلافت جنابان ابی‌بکر و عمر و نه (عثمان) نشانه «تقریر» آن بزرگوار می‌شمرند و فقط امامت و خلافت خلیفه اول و دوم را، با وجود «مفضول» بودن آنها معتبر می‌شناسند ولی درباره جناب عثمان بن عفان با شیعه امامی هم داستاند. شیعه امامی که از روز اول تاکنون بر همان اصول اعتقادی مذکور در فوق درباره امام معصوم منصوب، باقی و ثابت است و آنچه که از همه بارزتر و مهم‌تر بود این است که از همان زمان معاویه از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) با کلمه «وصی» تعبیر می‌کردند، زیرا لفظ «وصی» به معنایی که شیعه از آن اراده می‌کند، به اصطلاح منطقیان تنها لفظ جامع و مانعی است که معرف شیعه و جمیع مبانی اعتقادی اوست و هیچ فرقه دیگری (حتی فرقه شیعه زیدی) کلمه «وصی» را به آن معنی که مراد و مقصود شیعیان امامی است منظور نمی‌کند، زیرا همچنان که به عرض رسانید، زیدیه مطلقاً در امامت، به وصایت و عصمت و افضلیت قائل نیستند و امامت را حسب الوصیه در فرزندان حضرت حسین بن علی (علیه السلام) تا امام دوازدهم منحصر و مختوم نمی‌شمرند. پس از این رو لفظ وصی رمز تشیع و معرف شیعی بودن آن کسی است که کلمه «وصی» را به صورت معرفه یا با اضافه به معرفه دیگری مثل وصی محمد (ص) یا وصی المصطفی (ص) به کار می‌برد.

بنده اینک قصد ندارم که در این مقاله به کاربرد عنوان «وصی» (به صورت معرفه) برای حضرت امیر به اشعاری که در زمان حیات خود آن حضرت سروده شده است،

مانند: اشعار شاعر مشهور نجاشی حارثی و دیگر اشعار و ارجازی که در خلال جنگهای صفین و جمل و نهروان گفته و خوانده شده است و دهها و بلکه صدها بیت آن در کتب مربوطه، امثال وقعه صفین نصر بن مزاحم منقری و وقعه الجمل شیخ مفید (ره) و نظائر آن ثبت استناد و استشهاد کنم، و فقط برای اثبات این مطلب که اثبات آن دلیل مسلم و غیر قابل خدشه ای بر تشیع امامی حضرت فردوسیست، به شعر شاعران مشهور شیعه عرب از قرن اول تا اوائل قرن پنجم اشاره می‌کنم و اساساً این مزیت و افتخار برای شیعه امامی همواره محفوظ و مسلم مانده است که بسیاری از سرآمدان سخنوران عرب در نظم و نثر و بلاغت و لغت، شیعه امامی‌اند و برخی از این شاعران امثال کمیت و سید حمیری و دعبل آن چنان در تشیع و مهرورزی به حضرت امیر (ع) استوار و پایدارند که اگر نادرشاه و دبیر ماهرش میرزا مهدی خان استرآبادی و فریزر انگلیسی و مرحوم تقی زاده، که اخیرالذکر به احتمال زیاد اصطلاح مجعول منفور تفرقه افکن شیعه صفوی را از طریق جهانگشای نادری و تاریخ ایران و قطعاً خالی‌الذهن از مفاسدی که بر این اصطلاح مشؤوم مترقب خواهد شد به کار برده است، زنده بودند و یا اگر هواداران این ترکیب «بدترکیب» و اتباع افکار نارسا و دعوای ناروای بعضی مدعیان اسلام‌شناسی که به خیال خامشان اسلام هزاروچهارصد ساله همچنان ناشناخته مانده بود تا این نوابغ آخرالزمان آن را به عالمیان بشناسانند، این شعرا را می‌شناختند و اشعارشان را می‌فهمیدند، همه آنان را که ششصد، هفتصد سال پیش از صفویه می‌زیسته‌اند شیعیان صفوی دو آتشه می‌شمردند. هیچ یک از این شاعران را که در آن دوران مذکور می‌زیسته‌اند، کسی «سنی» نشمرده، و همه ارباب تراجم آنها را شیعه شناخته‌اند. در شعر ابی‌الاسود دُئلی و بسیاری دیگر لفظ «وصی» به صورت معرفه به همان معنی معهود نزد شیعه آمده است و کمتر دیده می‌شود که کسی از این شاعران به نام حضرت علی (ع) و یا عنوان «امیر المؤمنین» تصریح کند زیرا تصریح

به این نامِ نامی همان بود، و تحت تعقیب قرار گرفتن آنان و پرونده سازی علیه ایشان از طرف حکام بنی‌عباس همان.

یقین است که خوانندگان، پس از خواندن این مقدمه، قطعاً به «ذی المقدمه» یعنی مقصدی که این مقدمه برای اثبات آن آمده است پی‌برده‌اند و به فراست دریافته‌اند که چرا فردوسی بزرگوار در سرآغاز شاهنامه لفظ گرامی «وصی» را بدون هیچ قید و قرینه‌ای که آن را از همان مراد و مقصود معهود شیعه اثناعشری خارج سازد این قدر تکرار می‌فرماید و در شعر خود می‌گنجاند و نام مبارک «علی» را ذکر نمی‌فرماید و چرا با آن که از لحاظ وزن و قافیه، فرقی میان «علی» و «وصی» نیست، خود را مؤظف و مقید به همین لفظ «وصی» و تکرار آن می‌سازد. البته مصرع (که من شهر علمم علیم در است) ترجمه لفظ به لفظ متن حدیث شریف است و در مصرع دوم: (بیت محمد بدو اندرون با علی) که بر اساس بعض نسخ، از جمله چاپ مسکو، ص ۱۹، «همان اهل بیت نبی و ولی» به جای نبی و وصی آمده، بعید نیست که خود فردوسی کلمه «ولی» را که باز نزد شیعه اثناعشری، متضمن همان معانی و مرادف وصی است قافیه فرموده باشد. و اگر در سرتاسر شاهنامه هیچ دلیل دیگری بر تشیع امامی فردوسی جز همین یک کلمه نباشد، کفایت ادله دیگر را همین یک کلمه می‌کند چرا که آنچه خوبان همه دارند این لفظ به تنهایی آن را دارد و به اصطلاح واحد کالف است.

اکنون نمی‌توان تصور کرد که پس از تقدیم شاهنامه به سلطان محمود (که البته و بلاشک آن چهار بیت الحاقی کذائی که خورشید بعد از رسولان مه ... الخ ... در آن زمان در آن شاهنامه نبوده است)، سلطان محمود، لااقل مقدمه آن کتاب عظیم را ندیده و نخوانده باشد و بی‌هیچ گمان مسلماً آنچه که سلطان حنفی را سخت آشفته کرده، همین لفظ وصی و تکرار مرتب آن در سرآغاز کتابیست که به او تقدیم شده بود و لاغیر و فقط همین کلمه است که فردوسی را از نظر محمود انداخت و محمود هم برای آن که فردوسی را به خیال خود تنبیه کند و گوشمالی دهد و آنهم به صورتی

رسمی و قانونی باشد، دستور تشکیل کمیسیون و هیأت رسیدگی را می‌دهد که اعضاء آن گرچه معلوم نیست بیش از خود سلطان محمود در آن مسائل صلاحیت و کارشناسی داشته‌اند، ولی مسلماً علاوه بر این که همه اعضاء (از منازعان خواجه بزرگ بوده‌اند، همه علی‌القاعده سنیان اشعری متعصب و متنفر از تشیع و اعتزال نیز بوده‌اند.

آنچه نظامی عروضی حکایت می‌کند «گزارش رسمی» آن کمیسیون به مقام سلطنت توأم با رتبه فقاہت حنفی‌ست و گر نه آن سلطان فقیه نیازی به اظهار نظر آنان واقعاً نداشت و همان لفظ «وصی» را برای محکوم شمردن فردوسی کافی می‌شمرد، زیرا آن ابیاتی را که اعضاء کمیسیون بر «رفض» ردوسی دلیل آورده‌اند، همه ترجمه دقیق یا ترجمه گونه احادیثی‌ست که سنیان نیز آن را در کتب خود آورده‌اند و مضمون و محتوای آن مورد انکار آنان نیست و علی‌الاصول هم هیچ سنی متدینی وجود ندارد که دوستی اهل بیت (ع) را رفض بشناسد، چرا که در صحاح و مسانید و دیگر کتب معتبر اهل سنت همان قدر که حدیث در فضایل و مناقب جنابان ابوبکر و عمر و عثمان وارد شده، در فضایل و مناقب حضرات علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) نیز وارد شده است بلکه بیشتر. بنابراین اظهار محبت و ارادت فردوسی به اهل بیت (ع) چیزی نبوده است که سلطان را خشمگین سازد و تاکنون نیز هیچ مسلمانی منکر آن نشده است و حتی بعضی از مشاهیر علمای عامه که با شیعه عداوتی بی‌نهایت و در هتاکی به آنان سماجی به غایت دارند مانند: ابن حزم اندلسی، خطیب بغدادی، یاقوت حموی ابن تیمیه، ابن قیم، و غیره، در اظهار ارادت و احترام به حضرت امیر (ع) کوتاهی نمی‌کنند، بنابراین نه «هفتاد کشتی» و نه «خلد دیگر سرای» و نه «بغض علی» و نه «جوی می و انگین و چشمه شیر و ماء معین» خشم حضرت سلطان را برنیا نگیخته است و فقط همان کلمه وصی و تکرار مرتب آن است که او را عصبانی ساخته است و لا غیر. زیرا در همین کلمه جامع است که اصول عقاید شیعه اثنا عشری (و نه شیعه زیدی یا کیسانی) یعنی: ۱- عصمت؛ ۲- نص؛ ۳- افضلیت؛ ۴- انحصار امامت در

عدد ۱۲ جمع است و تجلی می‌کند و فردوسی با این کلمه نه تنها صریحاً تشیع خود را اعلام و عدم اعتقاد خود را به مذهب سلطان محمود ابراز می‌دارد بلکه او را به بد مذهبی نیز منسوب می‌کند و با این همه محمود رسماً نمی‌تواند بر روی این کلمه که به اعتقاد خودش لقب حضرت علی (ع) است انگشت بگذارد ولی خود خوب می‌فهمد که فردوسی چه می‌گوید.

اما در رد شبهه‌ای که در اثر گفته بی‌پایه مشاوران سلطان محمود در ذهن بعضی ایجاد شده و آن استاد فاضل (محیط طباطبایی) نیز همان گفته را ملاک «قضاوت قرار داده و فردوسی را معتزلی خوانده است، باید عرض شود که:

۱- گویا آن مشاوران فراموش کرده بودند که پیش از آن که واصل بن عطاء یا ابوعبید به عدم امکان رؤیت حق تعالی قائل شوند، قرآن مجید به صراحت فرموده است که «لا تدركه الابصار» و پس از قرآن نیز، امیرالمؤمنین علی(ع) چهل پنجاه سال پیش از آن سران معتزله گفته است که: «لم تره العیون بمشاهدة الابصار و لكن رأته القلوب بحقائق الإیمان» بنابراین استدلال به بیت: به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را، که معتقد شیعیان نیز همین است برای اثبات اعتزال فردوسی دلیلی واهی‌ست.

۲ - قطعاً آن مشاوران و پیروان ایشان از عقاید معتزله اطلاع درستی نداشته‌اند، زیرا از اصول عقاید معتزله که اعتقاد به وعد و وعید و خلود در جهنم و عدم موضوعیت شفاعت، اعتقاد جازم دارند و بسیار بدیهی‌ست که آن که معتزلی‌ست نمی‌گوید: اگر چشم داری به دیگر سرای، به نزد نبی و وصی گیر جای، بیتی که در تمام نسخ شاهنامه ثبت است بلا استثناء آمده است.

اما آنان که با توجه به کلمه «رفض» مورد استدلال مشاوران محمود، فرموده‌اند که فردوسی «شیعه زیدی» بوده است، گرچه در آنچه سابقاً گفته شد، بی‌ارزشی این استدلال مدلل گشت اما در خصوص «رفض» و «رافضی» نیز باید عرض شود که از

همان اوائل قرن دوم کلمه رافضی به شیعیان اثناعشری بیشتر اطلاق می شده است تا به دیگر فرق شیعه و از جمله زیدیه. سَنّیان هر که را که به خلافت سه خلیفه اول اعتقادی نداشته است رافضی خوانده اند. ولی زیدیه و معتزله زیدی مذهب، هیچگاه خود را رافضی ندانسته اند و اصطلاح و عبارت رافضی در کتب اینان فقط و فقط منصرف به شیعه اثناعشری ست و همیشه مرادف با امامیه آورده می شود.

در کتب زیدیه و معتزله همواره این لفظ بر شیعه امامی اطلاق شده است و البته شیعه امامی هم هیچ گاه آبا و امتناعی از قبول این عنوان بر خود نداشته است و در سراسر کتب اصول و فروع شیعه نیز این کلمه مرادف با شیعه اثناعشری یا مطلق شیعه آمده است و نیز در داستان شهادت حضرت موسی بن جعفر (ع) امام هفتم شیعیان مورخین و محدثین هر دو نقل فرموده اند که به امر هارون وجوه بغدادیان و بنی هاشم را دعوت کردند تا ببینند که بر جسد مطهر «امام الرافضه» اثر ضرب و جرحی نیست زیرا آن بزرگوار را مسموم کرده بودند و لابد همه خوانندگان فاضل نام کتاب مشهور شیخ عبدالجلیل رازی رضوان الله علیه (تألیف حدود ۵۶۰) النقض، معروف به بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض که یکی از مهمترین و فصیح ترین کتب نثر فارسی ست شنیده و یا آن را مطالعه فرموده اند که در آن صدها بار کلمه رافضی بر شیعه اثناعشری اطلاق شده و لاغیر. و بنابر این اصرار بر این که مراد از رافضه زیدیه باشند و حضرت فردوسی قدس الله روحه القدوسی زیدی مذهب باشد نوعی مکابره و انکار واضح است.

اسلام باوری و تشیع فردوسی در منابع متقدم

۱- عبدالجلیل قزوینی رازی، از عالمان و فقهای برجسته شیعه در قرن ششم، در کتاب النقض معروف به بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض (کتابی کلامی است که در پاسخ به کتاب بعض فضائح الروافض و در دفاع از عقاید شیعه امامیه تألیف شده است) (تألیف در حدود ۵۶۰ هجری) نام فردوسی را در صدر اسامی

شعراى فارسى زبان وشيعه اثنى عشرى آورده است و فردوسى را شيعه‌اى معتصب مى‌داند. او چنين مى‌نويسد:

اما از شعراء پارسيان كه شيعى و معتقد و متعصب بوده‌اند هم اشارتى برود به بعضى. اولاً فردوسى طوسى شيعى بوده است و در شاهنامه در مواضع (گوناگون) به اعتقاد خود اشارت کرده است.^{۵۲}...

۲- تاريخ طبرستان(تاليف در حدود ۶۱۳ق): ابن اسفنديار در تاريخ طبرستان^{۵۳} عين روايت نظامى عروضى را نقل مى‌كند كه جهت اختصار فقط به بخشى از نقل مربوط به اختلاف محمود غزنوى و فردوسى اكتفا مى‌كنيم:

“محمود با آن جماعت تدبير كرد كه فردوسى را چه دهيم؟ گفتند: پنجاه هزار درم، و اين خود بسيار باشد، كه او مردى رافضيه است و معتزلى مذهب و اين بيت بر اعتزال او دليل كند:

به بينندگان آفريننده را نبينى، مرنجان دو بيننده را
و بر رفض او اين بيتها دليل است كه او گفت:

اگر خلد خواهى بديگر سراى	بنزد نبى و وصى گير جاى
گرت زين بد آيد گناه منست	چنين دان و اين راه راه منست
برين زادم و هم برين بگذرم	يقين دان كه خاك پى حيدر ^{۵۴} م

۳- مولانا حسن بن محمود كاشانى املى معروف به حسن كاشى(عالم و شاعر قرن هفتم هجرى) در ديباچه كتاب تاريخ دوازده امام (تاريخ محمدى) كه به زندگينامه

۵۲. النقص، قزوينى رازى، ص ۳۳۱

۵۳. اگر چه بعضى از محققين در صحت انتساب جلد دوم كتاب به ابن اسفنديار تشكيك کرده اند و آن را كار افرادى ديگر دانسته اند اما به قول دكتر رياحى: اينقدر هست كه چون نسخه كهنى از چهارمقاله در دست نيست، تاريخ طبرستان به عنوان نسخه ي ديگرى از خود چهارمقاله براى مقابله ي حكايت مربوط به فردوسى مفيد مى تواند باشد.(سرچشمه هاى فردوسى شناسى، ص ۲۰۷ و ۲۰۸)

۵۴. تاريخ طبرستان، تصحيح عباس اقبال آشتياني، تهران ۱۳۲۰، ج ۲، ص ۲۴ و ۲۵

پیامبر(ص) و امامان شیعه اختصاص دارد از فردوسی به عنوان پاکدین یاد می‌کند که اشاره به شیعه بودن او دارد:

فردوسی پاکدین دانا	آن بر همه حکمتی توانا
شهنامه بر آن نمط که او گفت	و آن در بیان صفت که او سفت
وزن متقارب است یکسر	بنگاشته همچو در و گوهر
خالی ز خطا و سهو گفته	صد گنج گهر در او نهفته ^{۵۵}

۴- زین الدین محمود واصفی(متولد ۸۹۰ق) خاطره نویس، شاعر و تاریخ نگار ایرانی در کتاب خود بدایع الوقایع در مورد اختلافات فردوسی و دربار محمود غزنوی چنین می‌نویسد:

و چنین گویند که در مقدمه کتاب شاهنامه چند کس را از اعیان درگاه سلطان مدح گفت، مگر خواجه حسن میمندی را که وزیر سلطان بود. زیرا که فردوسی شیعی بود و خواجه حسن از جمله نواصب...^{۵۶}

خواجه حسن گفت: حیف باشد که فردوسی، اگرچه رافضی(شیعه) و معتزلی است و بر رفض وی این ابیات دلیل آورد:

اگر چشم داری به دیگر سرای	به نزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین نکاهد گناه من است	چنین است این دین و راه من است ^{۵۷}

۵- دولتشاه سمرقندی شاعر و تذکره‌نویس قرن نهم هجری(۸۴۲-۹۰۰ق) در کتاب تذکره الشعرا که در مورد زندگانی شعرا و حاکمان و.. است، نقل‌های منابع قبل

۵۵. بوسه بر خاک پی حیدر، علی ابوالحسنی، ص ۳۷۹ و ۳۸۰

۵۶. بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، ج ۱، ص ۳۵۳

۵۷. همان، ص ۳۵۴

از خود (مانند نظامی عروضی) را تایید کرده و پیرامون اختلافات بین محمود غزنوی و فردوسی چنین می نویسد:

سلطان گاه گاه او را نوازش و تفقدی فرمودی و مربی او شمس الکفاءه خواجه احمد بن حسن میمندی بوده و مدح او گفت. التفات به ایاز که از جمله خاصان بوده نمی کرد و اباز ازین معنی تافنه شد، و از روی معادات در مجلس خاص بعرض سلطان رسانید که فردوسی رافضی (شیعه) است و سلطان محمود در دین و مذهب بغایت صلب بوده است و در نظر او هیچ طائنه دشمن تر از رَفَضَه نبوده است، خاطر سلطان ازین سبب بر فردوسی متغیر شد^{۵۸}

۶- علامه قاضی نورالله شوشتری (فقیه، محدث، شاعر و عالم عهد صفوی) در کتاب مجالس المؤمنین که اثری دو جلدی است و به احوال اصحاب ائمه، دانشمندان و فیلسوفان و شعرای شیعه به زبان فارسی پرداخته است با تایید مسلمان و شیعه بودن فردوسی، چنین نقل می کند: محمود با آن جماعت مشورت نمود که فردوسی را چه دهم؟ گفتند: پنجاه هزار درم، و این خود بسیار باشد، که او مردی رافضی است و این ابیات را بر رفض او دلیل آوردند که در توحید گفته:

به بینندگان آفریننده را نبینی، مرنجان دو بیننده را
و در مقام نعت حضرت پیغمبر و آل مطهر او (علیه السلام) گفته:^{۵۹}

بنزد نبی و وصی گیر جای	اگر خلد خواهی بدیگر سرای
چنین دان و این راه راه منست	گرت زین بد آید گناه منست
یقین دان که خاک پی حیدرم ^{۶۰}	برین زادم و هم برین بگذرم

۵۸. تذکره الشعراء، به اهتمام ادوارد براون، ص ۵۳.

۵۹. به جهت اختصار فقط بخشی از ابیات آورده شد.

۶۰. مجالس المومنین، جلد ۲، ص ۶۰۵.

علامه همچنین ذکر می‌کند که مسلمانان علی‌الخصوص شیعیان امامیه به زیارت قبر فردوسی می‌روند و خوده او نیز شخصاً مزار را زیارت کرده است: الیوم مرقد او با خرابی طوس عموماً و با ویرانی عمارت او بالامر عبیدالله خان ازبک خصوصاً، مشخص و معین است و جمهور انام خصوصاً شیعه امامیه زیارت او بجا می‌آورند و مؤلف کتاب نیز بشرف زیارت او مشرف و فایز شده است.^{۶۱}

۷- جهانگیر میرزا قاجار، تاریخ نگار و شاهزاده ایرانی^{۶۲} (متولد ۱۲۲۵ق) در ترجمه کتاب آثار البلاد و اخبار العباد^{۶۳} (تالیف احتمالاً به سال ۶۷۴ق) ذیل بخش مربوط به فردوسی چنین می‌نویسد:

و حکیم ابوالقاسم فردوسی _ رحمت الله _ شیعه بود و در اشعارش در اوایل کتاب شاهنامه قبل از شروع در کتاب مشعر بر این معنی است و سلطان (محمود غزنوی) به همین جهت چیزی به او نداده و او را مأیوس ساخت. و طوس در حال تحریر ترجمه بالکلیه خراب است.^{۶۴}

اسلام باوری و تشیع فردوسی در کلام محققین و شاهنامه پژوهان

غیر ایرانی

۱- پروفسور ادوارد براون ایران شناس و خاورشناس بریتانیایی:

در یکی از ادوار بعد شاید در اواخر قرن یازدهم میلادی بتدریج غزالی و دیگران، تصوف را کم و بیش در قالب یک روش فلسفی ریختند و تا حد متناهی به تسنن پیوستند این نکته قابل توجه است که از قدما؛ سنائی و عطار و جلال الدین رومی بزرگترین عرفای سخنور ایران، هر سه از اهل سنت و جماعت بوده‌اند، و اشعارشان

۶۱ همان، ص ۶۰۹.

۶۲. او فرزند عباس میرزا نایب السلطنه و نوه فتحعلی شاه قاجار است.

۶۳ نوشته زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، دانشمند، جغرافی دان و فیلسوف قرن هشتم هجری.

۶۴ آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه و اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میرهاشم محدث، ص ۴۸۶.

مشحون است از نعت ابوبکر و عمر و از دشمنان آشکار معتزله و فلاسفہ بشمار می‌روند و حال آنکه تصوف در متقدمین از شعراء شیعه ایران مانند فردوسی و ناصر خسرو که از اسمعیلیان است تأثیر چندان نداشته است.^{۶۵}

۲- پروفیسور تئودور نلدکه، نویسنده و از بزرگترین خاورشناسان آلمانی با تأیید تشیع فردوسی، پیرامون ابیات مدح امام علی(ع) در شاهنامه می‌نویسد:^{۶۶}

چنین بنظر می‌رسد که فردوسی نسبت به علی در واقع تمایل شدید و محبت داشته است و باینکه در زمان سلطان محمود هر نوع تشیع متهم ومظنون بود، پس اینگونه اظهارات فردوسی مستلزم علت‌های خارجی نبوده است در نتیجه اصالت این بیتها یقین است مخصوصاً برای آنکه علت داشت در زمان سلجوقیان که نیز بهمین اندازه سنّیان متعصبی بودند اینگونه بیت‌های شیعی اضافه شود، خود فردوسی در هجوتامه چندین بار اشاره می‌کند که او از لحاظ افشای عقاید رفض(یعنی عقاید تشیع) طرف بغض سلطان محمود واقع شده است. با این مطلب روایت‌هایی که فردوسی را از لحاظ تمایل شدید به عقیده تشیع منفور سلطان محمود می‌دانستند، نیز تطبیق می‌کند.^{۶۷}

۳- هانری ماسه، خاورشناس، ایران‌شناس و محقق فرانسوی:

مذهب شیعه سالیان دراز بود که در طوس جایگزین شده بود... فردوسی پنهان نمی‌داشت که به این مذهب مخالف وابسته است چنانکه در مقدمه‌ی شاهنامه علاقه‌ی خود را به خاندان علی(ع) ابراز می‌دارد و خاک پای این خلیفه‌ی شهید را توتیای چشم می‌داند، جایی که می‌گوید:

منم بنده‌ی اهل بیت نبی ستاینده‌ی خاک پای وصی^{۶۸}

۶۵ تاریخ ادبی ایران، ترجمه علی پاشا صالح، جلد ۱، ص ۶۳۸
۶۶ هر چند سخنان نلدکه خالی از تناقض نیست اما این سخن او دستکم مویدی بر تأیید سخنان سایر محققین است

۶۷ حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، ص ۷۸

۶۸ فردوسی و حماسه‌ی ملی، ترجمه‌ی مهدی روشن ضمیر، ج ۱۳۵۰، ص ۹۸

۴- ژول مول، خاورشناس آلمانی، متخصص در ادبیات و زبان فارسی و مترجم و مصحح شاهنامه:

از آن جمله بود داستان رستم و اسفندیار که چون به دست رستم پسر فرخ‌الدوله دیلمی رسید، پانصد سکه زر به برید داد و دو برابر آن را برای شاعر فرستاد و از وی دعوت کرد که به دربار او آید و همه گونه پذیرایی و بزرگداشت وعده کرد. حسن میمندی پذیرش صله امیری را که محمود دشمن سیاسی و مذهبی‌اش بود از جانب فردوسی گناه شمرد، زیرا که دیلمی و فردوسی شیعی مذهب و محمود و میمندی سنی بودند.^{۶۹}

۵- رابرت چارلز زینر پژوهشگر و متخصص انگلیسی ادیان شرقی:

در واقع فردوسی، یک مسلمان معتقد و یک شیعه مذهب بود.^{۷۰}

۶- دکتر ر. ناث (استاد تاریخ دانشگاه راجستان هند) و ایگناتس گلدزیهر (خاورشناس مجارستانی) و دکتر محمود رضا افتخارزاده (نویسنده، پژوهشگر و مترجم ایرانی):
در میان رجال و آثاری که نهضت مقاومت ملی ایران از آغاز تا انجام پرورید، فردوسی طوسی، معتدل‌ترین و منطقی‌ترین شاعر ایرانی مسلمان شیعی شعوبی است و اثر جاودانه او شاهنامه تنها اثر فرهنگی معتدل و منطقی این نهضت به شمار می‌رود.^{۷۱}

۷- آرتور کریستن سن، ایران شناس و پژوهشگر معروف دانمارکی:

سلطان محمود که شاهنامه را در سال ۴۰۱ ق، فردوسی به نام او کرده بود، ترکی بود جاهل و متعصب، او شمشیر به دست به دنبال رافضیان و شیعیان و معتزله و صنوف

۶۹. دیباچه شاهنامه، ژول مول، ترجمه جهانگیر افکاری صفحه ۹۰-۹۱

۷۰. طلوع و غروب زردشتی گری، ترجمه تیمور قادری، صفحه ۳۲۴

۷۱. اسلام در ایران شعوبیه، ص ۳۲۷

دیگر ملحدان می‌گشت، فردوسی گذشته از گرایش نهانی که به آیین تشیع داشت، روح آزادگی و پرهیزگاری دور از تعصبش او را رنجه می‌ساخت.^{۷۲}

۸- علامه محمد شبلی نعمانی نویسنده، محقق، شاعر و ادیب اهل هند:

حسن میمندی مذهب و فردوسی شیعه بود و بدیهی است که این هم عامل مؤثری بود برای خصومت وزیر نسبت به فردوسی.^{۷۳}

۹- دکتر بهرام گور آنکلساریا، موبد زرتشتی، ایران‌شناس معروف هندی و استاد زبان و ادبیات ایران باستان:

در طی چندین قرن که از خلق شاهنامه می‌گذرد، بسیار کسان بر فردوسی ایرادها گرفته و از کار وی به انحاء مختلف انتقاد کرده‌اند که اهم آن به قرار زیر است:

۱- وی درباره نیاکان ایرانی خویش تعصب داشته و آنها را برتر می‌دانسته.

۲- وی پیرو آئین شیعی بوده و در کتابش از این مذهب طرفداری کرده.^{۷۴}

۱۰- هلموت ریتز خاورشناس، شرق‌شناس، نویسنده و پژوهشگر آلمانی:

در مورد قدرشناسی محمود درباره شاهنامه چند حدس زده شده است، در هجونا مه سخن ازین است که محمود او را بدکیش خوانده است و بیمش داده که زیر پای پیلانش خواهد انداخت، و باز می‌گوید که سخن بدگویان را شنیده و در نتیجه حتی نگاهی هم به شاهنامه نکرده است، بعید نیست که کسانی در نزد محمود که دشمن

۷۲. فردوسی و حماسه ملی، آرتور کریستن سن، ترجمه مسعود رجب نیا، مندرج در: سیمرغ، آبان ۱۳۵۵، شماره ۳، ص ۳۲

۷۳. شعر العجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، جلد اول، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، نشر دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳ ش، ص ۷۸

۷۴. فردوسی جوادان، ترجمه مهدی غروی، مندرج در: سیمرغ، آبان ۱۳۵۵، شماره ۳، ص ۷۳ و ۷۴

شیعیان (خاصه اسماعیلیان) بود، شیعی بودن فردوسی را به میان کشیده و از او بدگویی کرده باشند.^{۷۵}

اسلام باوری و تشیع فردوسی در کلام محققین و شاهنامه پژوهان

ایرانی

۱- استاد جلال خالقی مطلق ادیب، پژوهشگر و شاهنامه پژوه نامدار ایرانی: نخستین دستبرد بزرگی که خیلی زود در متن شاهنامه زده‌اند، در همان دیباچه‌ی کتاب است در قطعه‌ای که شاعر در ستایش مذهب خود گفته است و چون شاعر، شیعی مذهب و در عصری که در ایران پیروان تشیع در اقلیت محض بوده‌اند، در بیان عقیده‌ی خود سخت بی‌پروا بوده، از این رو خوانندگان سنی که عقیده‌ی مذهبی شاعر را توهینی به مذهب خود دانسته‌اند، بیت‌هایی در ستایش ابوبکر و عمر و عثمان درون متن کرده‌اند.^{۷۶}

۲- ملک‌الشعرای بهار شاعر، ادیب، نویسنده و تاریخ نگار معروف معاصر در مورد عقیده و مذهب فردوسی می‌نویسد:

فردوسی بی‌شک مردی شیعه بوده است و چون شعوبی بوده طرفدار احیای نام عجم بوده است.^{۷۷}

۳- دکتر عبدالحسین زرینکوب ادیب، نویسنده و تاریخ نگار معروف با تایید اسلام باوری و تشیع فردوسی می‌نویسد:

این دهقان زاده طوس، که در تمام شهر او را به نام ابوالقاسم فردوسی شناختند، آرزو داشت ایران تازه‌ای بسازد: ایران تازه‌ای که اسلام روح آن باشد... شیعی مذهب بود و مثل همکیشان خود، از تجاوز دایم ترکان سنی بر مرزهای شرقی ایران رنج

۷۵. فردوسی و شاهنامه، هلموت ریتز، ترجمه افسانه ریاحی، مندرج در سیمرغ، تیر ۱۳۵۷، شماره ۵، ص ۴۱

۷۶. معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، فصلنامه‌ی ایران نامه، ش ۹، ص ۲۸ و ۳۱

۷۷. فردوسی نامه، ص ۱۹۲

می برد و عمال خلیفه بغداد را در مرزهای غربی آن، مثل خود خلیفه به چشم غاصب می نگریست. از کودکی چنانکه خودش همه جا می گفت، به مهر حیدر پرورش یافته بود، و مثل هر شیعه اخلاص کیش دوست داشت تا پایان عمر این دوستی و خاکبازی را نسبت به علی و خاندان او در درون جانش حفظ کند، علی برای وی قهرمان رؤیاها بود: دلاوری، عدالت، دوستی و پارسایی او نمونه ای بود که او می پنداشت بدون آن ایران او، ایران پدرانش که از دست خلفا ستم دیده بود، و عمال خلفا آن را پاره پاره، و آکنده از جور و خون و جنایت کرده بودند، نمی توانست، به یک ایران تازه تبدیل بیابد.^{۷۸}

۴- دکتر سجاد آیدنلو منتقد ادبی، پژوهشگر و شاهنامه پژوه پیرامون عقیده و مذهب فردوسی می نویسد:

فردوسی همانگونه که خود در شاهنامه آشکارا گفته خاک پی حیدر و شیعه مذهب بوده است.^{۷۹}

ایشان همچنین پیرامون علل اختلاف فردوسی با محمود غزنوی می نویسد:

تشیع فردوسی در یکی از روایات عامیانه موجب بدگویی حاسدان از او نزد محمود و در نتیجه بی توجهی سلطان به شاعر دانسته شده است و این همان نکته ای است که هم در مأخذ رسمی کهن و هم در بعضی پژوهش های معاصران، از جمله دلایل مخالفت محمود با فردوسی و شاهنامه ذکر شده است.^{۸۰}

۵- استاد مجتبی مینوی ادیب پژوهشگر، مصحح و شاهنامه پژوه نامدار معاصر:

فردوسی متوقع بود که شاه کتاب او را بپسندد و از برای او صله ای بفرستد، چنانکه شاعران دیگر را صله میداده و سایر پادشاهان به شعرای دیگر صله می داده اند اما به

۷۸. نامورنامه، ص ۴۹ و ۵۰

۷۹. بررسی تلقیات عامیانه درباره ی فردوسی و شاهنامه، پژوهش های زبان و ادبیات فارسی، ش ۴ (۱۳۸۸)، ص ۶۴

۸۰. همان، ص ۶۵

علتی از علل یا به چند علت سلطان محمود به کتاب او نظر عنایتی نیفکنده است و برای او صله‌ای نفرستاده. اشاره‌ای به بعضی از این علت‌ها در شاهنامه و مأخذ مختلف هست، مثل اینکه: شیعی بودن فردوسی موجب حرمان او شود.^{۸۱}

۶- استاد حبیب یغمایی شاعر، محقق، متن شناس و پژوهشگر ادبی معاصر: در اوایل امر که سلطان محمود اشعار شاهنامه را دیده و شنیده ستوده و پسندیده است اما اندک اندک از فردوسی رنجیده و این رنجش همواره فزونی گرفته است. رنجش محمود از شاعر چند علت دارد: نخست این که محمود توقع داشته که فردوسی همچون دیگر شاعران درباری فقط و فقط، در تمجید و ستایش او داد سخن دهد و فردوسی را نظری برتر از اینها بوده است. دیگر این که؛ فردوسی پهلوانانی ساخته که از نبرد و خوی و صفت انسانی برتری‌هایی باور نکردنی دارند و محمود معتقد بوده که در سپاهیان او دلیرانی چون رستم بسیار است.

دیگر اینکه فردوسی مسلمانی ثابت و معتقد و موحد است و از شیعیان علی بن ابی طالب و اهل بیت است. از صاحب ذوالفقار و منبر امید شفاعت دارد و سرافکنده بر خاک پای وصی است. و در گناه می‌گساری از خواهشگری علی در روز محشر اطمینان می‌دهد. و به سلطان نیز چنین پند می‌دهد مسلم است چنین شیعه‌ای با ایمان، مورد نظر و قبول سلطانی سنی متعصب نمی‌تواند بود.^{۸۲}

۷- استاد احمد مهدوی دامغانی ادیب، نویسنده و پژوهشگر ایرانی و استاد دانشگاه هاروارد آمریکا در مورد لفظ «وصی» که حکیم فردوسی در مورد امام علی(ع) در دیباجه شاهنامه به کار برده است می‌نویسد:

فردوسی بزرگوار در سرآغاز شاهنامه لفظ گرامی «وصی» را بدون هیچ قید و قرینه‌ای که آن را از همان مراد و مقصود معهود شیعه اثناعشری خارج سازد، این قدر

۸۱ فردوسی و شعر او، ص ۴۱

۸۲ فردوسی و شاهنامه او، ص ۲۲ و ۲۳

تکرار می‌فرماید و در شعر خود می‌گنجاند و نام مبارک «علی» را ذکر می‌فرماید و با آن که از لحاظ وزن و قافیه فرقی میان «علی» و «وصی» نیست خود را موظف و مقید به همین لفظ «وصی» و تکرار آن می‌سازد. البته مصرع: «که من شهر علمم علیم در است» ترجمه لفظ به لفظ متن حدیث شریف است، و در مصرع دوم بیت: «محمد بدر اندرون با علی» که بر اساس بعضی نسخ، از جمله چاپ مسکو، ص ۱۹ «همان اهل بیت نبی و ولی» به جای «وصی و نبی»- قالب نسخ - آمده، بعید نیست که خود فردوسی کلمه «ولی» را که باز نزد شیعه اثناعشری، متضمن همان معانی و مرادف «وصی» است قافیه فرموده باشد و اگر در سرتاسر شاهنامه هیچ دلیل دیگری بر تشیع امامی فردوسی جز همین یک کلمه نباشد، کفایت ادله دیگر را همین یک کلمه می‌کند چرا که آنچه خوبان همه دارند این لفظ به تنهایی آن را دارد و به اصطلاح «واحد کالف» است.^{۸۳}

۸- پروفیسور سید حسن امین فیلسوف، نویسنده، شاعر و تاریخ دان مطرح ایرانی در مقاله‌ای به بحث اسلام باوری و تشیع فردوسی پرداخته است و ۸ دلیل نقلی، ۳ دلیل عقلی و ۱۷ دلیل از خود شاهنامه در اثبات اسلام باوری و تشیع فردوسی ارائه داده است. ایشان چنین می‌نویسد: تصریح به «وصی» بودن امام علی برای پیامبر در مصرع دوم «همان اهل بیت نبی و وصی» و مصرع دوم بیت ۲۱ («به نزد نبی و وصی گیر جای») مؤید تشیع فردوسی بلکه به دلایل کلامی و اعتقادی (تاکید امامیه بر عصمت امام و لزوم صدور نص بر امامت هر امام لاحق از سوی امام سابق) بهترین و قوی‌ترین شاهد بر دوازده امامی بودن فردوسی است، زیرا این مفهوم مختص شیعیان دوازده امامی است و مثلاً زیدیه به عصمت امام یا لزوم نص برای نصب امام لاحق از

۸۳. مذهب فردوسی، فصلنامه ی ایران شناسی، ش ۱۷، ص ۴۲

سوی امام سابق قائل نیستند. در حالی که حدیث نبوی «ان علیا وصیی و خلیفتی» (علی وصی و جانشین من است) در منابع روایی شیعیان دوازده امامی آمده است.^{۸۴} ایشان در مورد کلمه «وصی» که حکیم فردوسی در اشعارش در مدح امیرالمومنین علی(ع) آورده است می‌نویسد: تکرار این تعبیر خاص شیعیان دوازده امامی برای امام علی(ع) که در آثار منظوم و منثور عالمان و شاعران شیعی مذهب به پارسی و تازی معهود است، بهترین سند دوازده امامی بودن فردوسی ست؛ زیرا، به حقیقت فردوسی با به کار گرفتن این اصطلاح ویژه برخلافت بلافصل و جانشینی انحصاری امام علی بعد از پیامبر تاکید می‌کند.^{۸۵}

۹- دکتر نصر الله پورجوادی، نویسنده، فلسفه دان و مصحح متون:
علاوه بر ابیاتی که فردوسی در ستایش از خدای متعال، که خدای محمد(ص) است، سروده است ابیاتی نیز در نعت رسول اکرم (ص) و ایمان خود به دین رسول الله و عشق خود به وصی آن حضرت آورده است.

منم بنده اهل بیت نبی	ستاینده خاک پای وصی
بر این زاده و هم برین بگذرم	چنان دان که خاک پی حیدرم

فردوسی قلب خود را که قلب ایران است مالا مال از ایمان به دین پیغمبر اسلام (ص) و گوش خود را که گوش ایران است، پر از کلام الهی که از زبان نبی اکرم (ص) بیرون آمده است می‌داند، فردوسی دشمن تعصب قومی بنی‌امیه و پیروان ایشان بوده و این دشمنی او دقیقاً از روی پاکی روح او و خلوص نیت و ایمان راستین او به پیام حضرت ختمی مرتبت و عشق او به ولایت علی بن ابی طالب (ع) بود. فردوسی عاشق

۸۴. مذهب فردوسی و ادیان در شاهنامه، مجله‌ی حافظ، ش ۲۷، ص ۲۳

۸۵. همان

رسول الله (ص) و حامی سرسخت دین اسلام بود جهان اسلام جهانی بود که او می‌خواست قوم خود را در آن وارد کند.^{۸۶}

۱۰- دکتر محمد امین ریاحی ادیب، نویسنده، تاریخ نگار و شاهنامه پژوه مطرح ایرانی:

نفرت از تازیان و خلافت عباسی که مظهر آن قوم بود سبب شد که مردم طوس و شهرهای نزدیک بدان (مثل مرو و بیهق) علی‌رغم سیاه‌جامگان عباسی، به تشیع تمایل یافتند محمد بن عبدالرزاق بانی جمع‌آوری شاهنامه‌ی منثور شیعه بود و روایتی با دیلمی‌ها داشت و جان بر سر این کار نهاد. خود فردوسی هم ظاهراً به فرق تشیع تمایل داشت. در شهرهای نزدیک به طوس هم در مرو اکثریت مردم شیعه بودند و اشعار کسایی مروزی نمونه‌ای از احساسات مذهبی مردم آن شهر است.^{۸۷}

۱۱- دکتر منصور رستگار فسایی پژوهشگر ایران‌شناس، مصحح و شاهنامه پژوه: دلبستگی شدید فردوسی به حضرت علی (ع) و خاندان او به حدی است که در عین حال که به قول سپهبد شهریار (در چهار مقاله) می‌داند که "تو مرد شیعی‌ای و هر که تویی به خاندان پیامبر کند، او را دنیاوی به هیچ کاری نرود که ایشان را خود نرفته است" اما در همان آغاز کتاب به بیان صریح اعتقادات مذهبی خود به اهل بیت می‌پردازد و علی را وصی پیامبر می‌نامد و همین امر آتش خشم محمود را برمی‌افروزد و زبان طعن مشاوران وی را می‌گشاید تا او را رافضی و معتزلی بخوانند.^{۸۸}

ایشان در مورد کلمه «وصی» که فردوسی در اشعارش در مدح امیرالمومنین علی(ع) به کار برده است می‌نویسد:

۸۶ نگاهی دیگر به فردوسی مجله نشر دانش، سال ۸، شماره ۱، آذر و دی ۱۳۶۶، صفحه ۷-۶

۸۷ سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، صفحه ۲۴

۸۸ امام علی(ع) و خاندانش در شاهنامه ی فردوسی و داستان های حماسی، ماهنامه ی ادبستان، ش ۵۴، ص ۱۴

فقط همان کلمه «وصی» و تکرار مرتب آن است که خشم محمود و اطرافیان او را بر ضد فردوسی برانگیخته است. زیرا در همین کلمه جامعه است که اصول عقاید شیعه اثنی عشری (و نه شیعه زیدی و کیسانی) یعنی: (۱- عصمت ۲- نص ۳- فضیلت ۴- انحصار امامت در عدد ۱۲) جمع است و تجلی می‌کند و فردوسی با این کلمه نه تنها صریحاً تشیع خود را اعلام می‌کند و عدم اعتقاد خود را به مذهب سلطان محمود ابراز می‌دارد بلکه او را به بدمذهبی نیز منسوب می‌کند، بعلاوه آنچه درباره کشتی و رجوی می‌و انگبین و چشمه شیر و ماء معین و بغض علی فرموده، دلیل قاطع دیگری بر تشیع اثنی عشری اوست و همه عیناً ترجمه احادیثی است که در کتب سنی و شیعه هر دو آمده است.^{۸۹}

۱۲- دکتر سعید نفیسی نویسنده، شاعر، زبان‌شناس، تاریخ نگار و پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی پیرامون علل اختلاف فردوسی و محمود غزنوی می‌نویسد:

پیداست که یگانه سبب اینکه محمود توجهی بشاهنامه و کار فردوسی نکرده چنانکه مکرر در این زمینه بحث کرده‌اند، این بوده است که فردوسی به دلایل فراوان از پیروان طریقه سنی نبوده و برعکس پیرو خاندان رسالت بوده است و گذشته از آنکه در شاهنامه این عقیده خود را آشکار بیان کرده، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل بن ابوالحسین بن ابوالفضل قزوینی رازی در کتاب النقض معروف ببعض مثالب النواصب فی نقض فضائح الروافض می‌گوید: «اما از شعرای فارسیان که شایي و معتقد بوده‌اند و معتصب هم اشارتی برود ببعضی اولاً فردوسی طوسی شیعی بوده است و در شاهنامه چند موضع باعتقاد خود اشارت کرده است. در این که محمود با شیعه سخت دشمن بوده و از هیچگونه آزار در باره ایشان خودداری نمی‌کرده است تردیدی نیست و بهترین دلیل آن رفتار با آل بویه و کشتاریست که از شیعه در فتح ری کرده است و نامه‌ای

که بخلیفه بغداد نوشته و این بیدادگریهای خود را با آب و تاب آشکارا بیان کرده و آنرا مایه سرافرازی خود دانسته است.^{۹۰}

ایشان همچنین بعد از ذکر چندین دلیل و نقل تاریخی در مورد کشتار شیعیان به دست محمود غزنوی و اینکه محمود غزنوی تعصب و دشمنی شدیدی نسب به شیعه داشته است می نویسد: بدین گونه دیگر شکی در حنفی بودن و معتصب بودن محمود و خاندانش باقی نمی ماند و پیداست که سبب ناکامی فردوسی تنها تعصب محمود و خشم او درباره شیعه و کسانی بوده است که پیرو طریقه سنت و مذهب ابوحنیفه نبوده اند چنانکه نظامی عروضی نیز بدین نکته اشاره کرده و دلایلی آورده است.^{۹۱}

۱۳- دکتر سید جعفر شهیدی تاریخ نگار، مترجم و از پژوهشگران برجسته زبان و ادبیات فارسی پیرامون عقیده و مذهب فردوسی می نویسد: استاد طوس که خود شاعری شیعی مذهب است و برای نشان دادن علاقه و ارادت خود به مولای متقیان از جان نهراسید و در آن زمان پر تعصب گوید:

خردمند گیتی جو دریا نهاد	بر انگیخته موج از او تندباد
پیمبر بدو اندرون با علی	همه اهل بیت و نبی و وصی
اگر خلد خواهی به دیگر سرای	بنزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است	چنین دان و این راه راه من است
برین زادم و هم برین بگذرم	چنان دان که خاک پی حیدرم ^{۹۲}

۹۰. در پیرامون تاریخ بیهقی، ج ۱، ص ۵۸۴ و ۵۸۵

۹۱. همان، ۵۹۰

۹۲. چند نمونه از سخنان حضرت امیر در چند متن فارسی (قسمت دوم)، مجله آینده سال هفتم بهمن و اسفند

۱۳۶۰ شماره ۱۱ و ۱۲

۱۴- دکتر ذبیح‌الله صفا پژوهشگر، نویسنده، مصحح متون و از شخصیت‌های برجسته ادبی در ایران معاصر پیرامون علل اختلاف فردوسی و محمود غزنوی می‌نویسد:

علل دیگری نیز در باب نفرت محمود از فردوسی در میان بود و در رأس همه‌ی آنها یکی تشیع فردوسی است که به زعم محمود متعصب سنی مذهب، در زمره‌ی بزرگترین گناهان و جنایات بود و دیگر اظهار محبت شدید فردوسی است به ایران قدیم و پادشاهان بزرگ عجم که گویا محمود خود را از همه‌ی آنان فزونتر می‌شمرد، این معنی (تشیع فردوسی) از هجوتامه به خوبی برمی‌آید و همچنین از سخنان نظامی عروضی که از قول معاندان فردوسی چنین نگاشته است: او مرد رافضی است و بر رفض او این بیت‌ها دلیل است که او گفت:

خردمند گیتی جو دریا نهاد	بر انگیخته موج از او تندباد
پیمبر بدو اندرون با علی	همه اهل بیت و نبی و وصی
اگر خلد خواهی به دیگر سرای	بنزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است	چنین دان و این راه راه من است
برین زادم و هم برین بگذرم	چنان دان که خاک پی حیدرم ^{۹۳}

۱۵- دکتر علیرضا شاپور شهبازی ایران‌شناس معروف پس از بحث پیرامون زرتشتی‌گری یا اسلام (تسنن یا تشیع) فردوسی می‌نویسد:

فردوسی صمیمانه به مناقش وفادار بوده است. بعضی از آنها ضد عرب بودند و حتی ضد اسلام (برای نمونه نامه رستم فرخزاد)، بعضی طرفدار زردشتیگری و بعضی حتی ضد ایرانی. وقتی شاهنامه اندیشه موجود در منابع را روایت می‌کند، آنها را نمی‌توان آرا و عقاید فردوسی تلقی کرد.

فردوسی شخصاً در هیچ جا اسلام را به صفات خوار و خفیف متصف نمی‌کند و وقتی اندیشه خود را می‌گوید، احترام فوق‌العاده‌ای برای بنیانگذار اسلام و آل او قائل است. با توجه به این حقیقت، نامهای اسلامی اعضای خانواده فردوسی (حسن، منصور، قاسم) گواهی بر ایمان اوست. خود شاهنامه گواهی است بر صحت نظر گزیده نویسان و تاریخ نویسان که متفق‌القول فردوسی را شیعه میدانند. این موضوع از اینجا نیز روشن می‌شود که مزار وی زیارتگاه ایرانیان و به خصوص شیعیان شد. ایشان پس از نقل ابیاتی از شاهنامه که بر تشیع فردوسی دلالت دارد (مانند ابیات زیر) می‌نویسد:

منم بنده اهل بیت نبی سراینده خاک پای وصی
برین زادم و هم برین بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم

القاب و الفاظ به کار رفته مشخصاً شیعی است (به خصوص لقب وصی و حیدر برای حضرت علی (ع)). بنابراین هیچ کس نمی‌تواند منکر شود که سراینده این ابیات شیعه‌ای مخلص بوده است. با در نظر گرفتن این حقیقت که شیعه سنتهای اسلامی و ایرانی را با یکدیگر آشتی داد و طوس کانون جهان شیعه بود – از جمله به خاطر مزار امام رضا (ع) – شیعه بودن فردوسی کاملاً طبیعی بود.^{۹۴}

۱۶- موبد جهانگیر اوشیدری پژوهشگر و رئیس سابق انجمن موبدان تهران در کتاب خود پیرامون علل اختلاف فردوسی و محمود غزنوی می‌نویسد:

فردوسی به شیعه و محمود (غزنوی) به تسنن معتقد بود.^{۹۵}

۱۷- دکتر مرتضی ثاقب فر جامع شناس، نویسنده، پژوهشگر تاریخ و شاهنامه:

۹۴. زندگینامه تحلیلی فردوسی، علیرضا شاپور شهنازی، ترجمه هایدو مشایخ، نشر هرمس، ص ۸۰ و ۸۱

۹۵. دانشنامه ی مزدیسنا، ص ۳۶۷، ذیل واژه ی فردوسی

فرهنگ و دین اسلام جای خود را به نیکی باز کرده است و فرجام دو سده پیکار نظامی - سیاسی و شاید سه سده نبرد اندیشه‌ای، به پیدایی مذبه‌ها و فرقه‌های گوناگونی انجامیده است که هر یک به شیوه‌ای خود را به اسلام می‌چسبانند اما برآستی بیشتر آنها از آمیزه اندیشه‌ها و آیینهای کهن ایران با باورهای اسلامی ساخته شده‌اند. حتی میهن دوست پرشور و هنرمند والامنش و پاک باخته‌ای چون فردوسی طوسی، شیعی وفادار و دلیری است که نه تنها از ستایش آیینهای کهن ایران، بلکه از نازش به باورداشتهای شیعی خود، آن هم در آن چیرگی ترکان حنفی غزنوی و تیرگی تعصب دستگاه ایشان، باکی به خود راه نمی‌دهد.^{۹۶}

۱۸- استاد محیط طباطبایی پژوهشگر ادبی، مورخ و ادیب نامدار معاصر: چیزی که متفق علیه روایت‌های کهنه و تازه است تشیع فردوسی است که از ابتدای اقدام به نظم شاهنامه که از دهه هفتم از سده چهارم هجری آغاز شده و به چهارصد و اندی پیوسته بلکه تا هنگام وفات او در دهه دوم از سده پنجم امتداد یافته و در این بیت از گفته فردوسی بدان تصریح رفته است.

بدین زادم و هم بدین بگذرم چنان دان که خاکت پی حیدرم^{۹۷}

تشیع فردوسی و علاقه‌مندی خاص او به حضرت علی و اهل بیت پیغمبر، چیزی نیست که بتوان درباره آن تردیدی روا داشت و به اتکای برخی تصورات و احتمالات دور از حقیقت برای او دینی جز اسلام و مذهبی جز تشیع پنداشت.^{۹۸} نظامی عروضی و عبدالجلیل قزوینی در سده ششم هجری از تشیع فردوسی سخن گفته‌اند و این نکته قدمت انتساب او را به مذهب شیعه می‌رساند؛ چنانکه اقدام ازبکان به ویرانی مقبره او در اواخر سده دهم باز به همین گناه بود. بنابراین تمسک فردوسی به دین اسلام و

۹۶. شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، ص ۷۸

۹۷. فردوسی و شاهنامه، مجموعه مقالات محیط طباطبایی، ص ۸۷

۹۸. همان، ص ۱۱۲

مذهب تشیع و دوستی علی و اهل بیت او چیزی نیست که توان در قبول آن تردیدی روا داشت. آری همین روح نیرومند دوستی به شاه مردان بود که شاعر بزرگ ملی ما را در بیان عقیده و رأی خود چنان دلیر و بی پروا تربیت کرده بود.^{۹۹}

۱۹- دکتر مهرداد بهار نویسنده، پژوهشگر و اسطوره شناس نامدار ایرانی پیرامون عقیده و مذهب فردوسی می‌نویسد:

ظاهراً فردوسی مسلمانی شیعه مذهب و در اعتقادات خود انسانی مؤمن بوده است.^{۱۰۰}

۲۰- دکتر مهدی قریب شاهنامه پژوه و مصحح برجسته زبان و ادبیات فارسی پیرامون عقیده و مذهب فردوسی می‌نویسد:

اینکه فردوسی شیعی مذهب بوده و با اعتقاد عمیق و استوار به مبانی مذهب شیعه در تنگی‌ترین و دشوارترین موقعیت‌ها نیز در اظهار اعتقاد مذهبی خویش درنگ روا نمی‌داشته، امروزه، یک اصل مسلم تاریخی است و نیاز به اثبات ندارد. در زمانهایی که محمود غزنوی با اتکاء به اقتدار دینی عباسیان انگشت در جهان کرده بود و رافضی می‌جست و قرمطی بردار می‌کرد ابرمرد طوس در جای جای شاهنامه، هرکجا مقتضی دانسته، بی بیم و هراس، کلام خویش را از عشق و ایمان بی‌خدشه به خاندان پیامبر(ص) و علی ابن ابی طالب (ع) مزین کرده است.^{۱۰۱}

۲۱- دکتر زهرا خانلری‌کیا نویسنده، پژوهشگر، مترجم و استاد ادبیات و زبان فارسی:

در حدود سال ۳۹۳ با دربار سلطان محمود رابطه یافت. یعنی هنگامی که ثروت خود را صرف شاهنامه کرد و از تهیدستی به جان آمد به فکر تقدیم شاهنامه به محمود

۹۹. همان، ص ۱۲۰

۱۰۰. جستاری چند در فرهنگ ایران، ص ۱۵۷

۱۰۱. بازخوانی شاهنامه، تاملی در زمان و اندیشه فردوسی، ص ۴۹

بن ناصرالدین سبکتکین افتاد و بوسیله ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی نخستین وزیر سلطان محمود به دربار او معرفی شد، اما پس از عزل و مصادره ابوالعباس یا به علل دیگر که از آن جمله تشیع فردوسی و تعصب محمود در مذهب سنت بود و به علت مدح فراوان از شاهان ایران مورد بی‌مهری سلطان قرار گرفت.^{۱۰۲}

۲۲- دکتر قدمعلی سرامی نویسنده، شاعر، پژوهشگر و شاهنامه پژوه:

اگر با در نظر گرفتن ایرانی بودن وی، فردوسی را در نقل این سخنان سرشار از اهانیت نسبت به تازیان از زبان رستم فرخزاد و یزدگرد محق ندانیم ناچار با ملحوظ داشتن تشیع او، در این کار صاحب حقیقت خواهیم شمار چرا که فردوسی می‌دانسته است که اینان به خاندان پیغامبر خویش نیز رحم نکرده‌اند و حق علی و اولاد وی را در همه چیز از جمله حکومت نادیده گرفته‌اند. فردوسی عاشق علی (ع) بوده است و دشمنان وی را بی‌باکانه بی پدر یعنی حرامزاده خوانده است. چنین کسی حتی اگر ایرانی هم نمی‌بود، نمی‌توانست تازیان از اسلام برگشته‌ای را که پیمان خود با رسول خدا را زیر پا گذاشتند و اندکی پس از وفات وی به قرآن و عترت پشت کردند، دوست بدارد. او ناگزیر به حکم تشیع تولی و تبری می‌کرده است و به همین دلیل از گنجاندن ابیاتی از دست آنچه خواندیم در اثر خویش هراسی به دل راه نداده است با آنکه بی‌گمان از اختلاف مذهبی خویش با سلطان محمود و جیره‌خواران دربار غزنه خبر داشته است. در اندیشه فردوسی، مولا علی ابرمردی است که نام وی عصاره حماسه است. رزمندگی در آمیخته با فروتنی اوست که شاعر حماسه‌پرداز را شیفته کرده است.^{۱۰۳}

۱۰۲. فرهنگ ادبیات فارسی، ص ۳۷۱

۱۰۳. از رنگ گل تا رنج خار، ص ۶۱ و ۶۲

۲۳- دکتر سید حسن سادات ناصری نویسنده، شاعر، ادیب و پژوهشگر ادبی:

آنگاه فردوسی از طوس به غزنین شتافت و شاهکار بزرگی خود را به پادشاه غزنوی پیشکش آورد، ولی بر خلاف انتظار خود بشایستگی مورد عنایت قرار نگرفت چرا که با این شهریار اختلاف مذهب داشت و گفتند: او مردی رافضی (شیعه) است و معتزلی مذهب و این بیت بر آن دلیل کند که او گفت:

بینندگان آفریننده را نبینی، مرنجان دو بیننده را
و بر رفض او این بینها دلیل است که او گفت:

خردمند گیتی جو دریا نهاد	بر انگیخته موج از او تندباد
پیمبر بدو اندرون با علی	همه اهل بیت و نبی و وصی
اگر خلد خواهی به دیگر سرای	بنزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است	چنین دان و این راه راه من است
برین زادم و هم برین بگذرم	چنان دان که خاک پی حیدرم

سلطان محمود، مردی متعصب بود و در او این تخلیط بگرفت و مسموع افتاد، ظاهراً (فردوسی) وی را بددین و بدکیش گفته بود. فردوسی پس از تقدیم «شاهنامه» بر اثر مخالفت و کدورتی که «محمود» با شیعیان داشت و نیز در نتیجه مهر و دوستی بی‌اندازه‌ای که فردوسی به بزرگان ایرانی نژاد ابراز می‌نمود، و همچنین بر اثر سخن‌چینی مخالفان (فضل بن احمد) و شاید بر اثر رشک بعضی از شاعران و مسائلی دیگر از این دست «محمود» با «فردوسی» سرگران شد و پاداش او را صله‌ایی ناچیز داد. ۱۰۴

۲۴- دکتر سعید حمیدیان پژوهشگر و استاد زبان و ادبیات فارسی:

نیازی به ذکر شاهد نیست زیرا نمونه‌هایی مشخص که این جا و آن جا بویژه از اوایل شاهنامه نقل شده «گشته است خلق را از بر». ابیات سخت صریح و استوارند و جای تردیدی در رسوخ عقاید شاعر باقی نمی‌گذارد، اما اعتقاد شیعی فردوسی را نیز در پیوند با شعوبیت او باید مورد توجه قرار داد، چون تشیع به عنوان پدیداری ایرانی آمیزه‌ای از روح مبارزه‌جویی ایرانیان و دین اسلام است. ایرانیان در برابر امویان جانب آل علی (ع) را گرفتند و آل عباس را جایگزین بنی‌امیه کردند، و با مشاهده ستم و نژادپرستی عباسیان با آنان دیرزمانی در آویختند.^{۱۰۵}

۲۵- استاد رسول جعفریان پژوهشگر و مورخ تاریخ اسلام:

ادبیات فارسی شیعی از قرن چهارم و بعد از آن به طور عمده در منطقه جبال و خراسان بوده است. عبدالجلیل قزوینی می‌نویسد: «اما شعرای پارسیان که شیعی و معتقد و متعصب بوده‌اند، هم اشارتی برود به بعضی؛ اولاً فردوسی طوسی، شیعی بوده است و در شاهنامه در مواضع به اعتقاد خود اشارت کرده است. فردوسی از مهم‌ترین شعرای دوره غزنویان، با همه ارتباطی که با این دولت داشت دارا گرایش‌های شیعی و معتزلی بود، مضامینی که در اشعار او وجود دارد، حاکی از نوعی علائق شیعی است که آن را در میان بسیاری از معاصران وی می‌توان دید. علائقی که به راحتی سبب می‌شد فرد را متهم به رفض یا قرمطی‌گری کنند. براساس این اشعار بسیاری از فردوسی شناسان، عقیده او را به تشیع استوار میدانند. در میان اشعار، اعتقاد وی به وصایت، امام علی (ع) دیده می‌شود که می‌تواند قرابت وی را با تشیع اعتقادی نشان دهد.^{۱۰۶}

۱۰۵. درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، ص ۹۲

۱۰۶. تاریخ تشیع در ایران، از آغاز تا طلوع دولت صفوی، ص ۳۹۸ و ۳۹۹

۲۶- دکتر محمود شفیعی ادیب، پژوهشگر و استاد ادبیات و زبان فارسی:

اگرچه فردوسی همه جا از آیین زردشتی با احترام یاد می‌کند، لیکن بزرگداشت آیین مزدانشناسی در شاهنامه، صرفاً از نظر میهن‌پرستی فردوسی و علاقه شدید او به سنتهای ملی ایران است و به یقین فردوسی مؤمن به اسلام و معتقد به اصول مذهب شیعه بود.^{۱۰۷}

۲۷- استاد علی ابوالحسنی نویسنده، تاریخنگار و شاهنامه پژوه معاصر:

صلابت فردوسی در دفاع از تشیع خوشبختانه سبب شده است که مرام و مذهب وی کاملاً در تاریخ مشخص مانده و برخلاف بسیاری از شاعران این سرزمین که مذهبشان دقیقاً معلوم نیست، از این حیث هیچ ابهامی در پرونده زندگی او وجود نداشته باشد. بر مطلعان پوشیده نیست که تاریخچه زندگی حکیم طوس، از جهات گوناگون تاریک و ناروشن است: سال تولد، سال مرگ، مقدار سن، محل تحصیل، چگونگی تحصیل، رشته‌های تحصیلی، نام و هویت استادان، و نحوه پاریابی شاعر به دربار محمود و... همگی یا کاملاً مجهولند و یا اختلاف اقوال، آنها را در غباری از ابهام فرو برده است. در این میان، اما شهرت او به تشیع از دیرزمان چنان آفتاب، در تاریخ می‌درخشد.^{۱۰۸}

۲۸- دکتر عباس اقبال آشتیانی مورخ، نویسنده و محقق نامدار معاصر، علت اختلاف فردوسی و محمود غزنوی را این می‌داند که فردوسی بر مذهبی (تشیع) غیر از مذهب محمود غزنوی (تسنن) بوده است، او می‌نویسد: تعصب محمود و سخن ناشناسی او، وی را بر آن داشته است که با فردوسی که به مذهبی غیر از مذهب سلطان معتقد بود،

۱۰۷. دانش و خرد فردوسی، ص ۳۶۱

۱۰۸. بوسه بر خاک پی حیدر، علی ابوالحسنی، ناشر سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۹۴ش، چاپ سوم، ص ۳۷۳

به پستی و زشتی معامله نماید و این گوینده بلند مقام را برنجانند و ذکر ناستوده از خود در تاریخ بجا گذارده و حق با فردوسی است که گوید:

بدانش نبند شاه را دستگاه و گرنه مرا بر نشاندی بگاه
و نیز ایشان در مورد دشمنی شدید محمود غزنوی نسبت به شیعیان و قتل و عام آنها می‌نویسد:

سلطان محمود در مذهب حنفی تعصب مفرط داشت و چون در ایام او بر اثر تبلیغات دعاء اسماعیلی در ماوراءالنهر و خراسان عده کثیری از مردم به آئین اسماعیلی یا مذاهب دیگر شیعه گرویده بودند محمود هر کجا از ایشان نشان می‌یافت آنان را به سختی تمام می‌کشت مخصوصاً به آن علت که دعاء اسماعیلی اهل ایران را به پیروی از خلفای فاطمی مصر می‌خواندند و این خلفا هم مدعی بنی‌عباس مخدومین محمود بودند این سلطان غالب کسانی را که بر دین حنفی نمی‌رفتند به: تهمت قرمطی (یعنی اسماعیلی و طرفدار فاطمیون) تعقیب می‌کرد و به قتل می‌رساند و در این راه پر پیش‌آور قرامطه و معتزله و حکما، همه یک حکم داشتند، چنان که باران مجدالدوله را به جرم معتزلی بودن از دم شمشیر گذراند و قسمت اعظم کتابخانه نفیس او را طعمه آتش کرد و فرستاده. خلیفه فاطمی مصر را کشت. این سلطان گاهی نیز برای ضبط مال اعیان و توانگران ایشان را به بددینی متهم می‌ساخت و دارائی آنان را در ضبط خود می‌آورد.^{۱۰۹}

۲۹- استاد بدیع‌الزمان فروزانفر نویسنده، زبان‌شناس، مصحح متون کهن ادبی و استاد برجسته زبان و ادبیات فارسی با رد ادعای زرتشتی بودن فردوسی، اسلوب و روش شاهنامه را روشی اسلامی و فردوسی را شخصی آگاه به اخبار و احادیث اسلامی معرفی می‌کند: اسلوب و روش نظم شاهنامه از اسلوب قرآن گرفته شده و هرچه در آنجا از حیث بلاغت، منظور و طرف بحث بلغاست اینجا تقلید و نظیر آن ایجاد می‌شود.

همینطور کنایاتی که در اشعار عرب مقبول است، به شخص یا به نظیر ترجمه شده و گاهی از اصل بهتر و روشن تر است و از همین جا می توان دانست و مسلم داشت که فردوسی از اشعار عرب نه مایه اندک بلکه، سرمایه فراوان داشته.

ایشان در مورد اسلوب قرآنی نام برده در شاهنامه می نویسد: در این موضوع باید مفصل بحث کرد و اسلوب قرآن را شرح داد تا مقصود به خوبی واضح گردد، لیکن در اینجا به دو مثل قناعت می کنیم که یکی راجع به نظم جمل است و آن این است:

پیامی فرستاد پیران چو دود به گلشهر نازی فرنگیس زود
شود تا رساند سوی شاهزاد بگفت آن زمان با فرنگیس شاد

که برای ارتباط مصراع دوم از بیت دوم با مصراع اول از همین بیت ناچار باید چند جمله تقدیر کرد چنانکه در این آیه «أَنَا أَنْبَتُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ يَوْسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ» (سوره یوسف، آیه ۴۵ و ۴۶) چند جمله حذف شده و منظور بلغای قدیم و جدید گردیده است، و دیگری راجع به نمایاندن معانی در عباراتی رساتر و روشن تر یا پنهان تر و آن این بیت است:

تهمتن بیامد بگسترد پر بخواهش بر شاه پیروزگر

که از این جمله قرآنی «وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ (الْإِسْرَاءُ - ۲۴) ترجمه شده است.^{۱۱۰} و نیز ایشان می نویسد:

فردوسی از اخبار و احادیث اسلامی مطلع بوده و جای جای ترجمه آنها در شاهنامه دیده می شود.^{۱۱۱}

۳۰- دکتر غلامرضا رشید یاسمی معروف به رشید یاسمی نویسنده، مورخ، پژوهشگر و شاعر معاصر پیرامون علل اختلاف فردوسی و محمود غزنوی می نویسد:

۱۱۰. سخن و سخنوران، ص ۵۱

۱۱۱. همان، ص ۵۲

فردوسی شاهنامه را مرتب ساخته بنام محمود کرد و از نظر گذرانید...ولی پس از تقدیم محمود خلف وعده نموده و برای هر دینار یک درهم داد. علت این کار خست و لثامت سلطان بوده، زیرا که به شعرای دیگر جوایز و صلات کران عطا می کرد بلکه غمز و سعایت شعرای دربار و بدگوئی احمد بن حسن میمندی وزیر و مخصوصاً اختلاف مذهب فردوسی با سلطان موجب آن کردید محمود در مذهب تسنن تعصب شدید داشت و فردوسی در تشیع قدم ثابت، با این جهت سعایت حسودان کارگر شد.^{۱۱۲}

۳۱- دکتر منوچهر مرتضوی، ادیب، نویسنده، پژوهشگر و حافظ شناس برجسته معاصر:

مسلماً فردوسی به عنوان یک مسلمان راستین و ثناگوی پیغمبر و حیدر نمی توانسته درباره استیلاي تازیان بر ایران و توجیه این واقعه تاریخی نظر روشن مشخصی داشته باشد...^{۱۱۳}

ایشان همچنین در مورد تمایز میان اسلام و اعراب در کلام فردوسی می نویسد: غلبه تازیان، که مفهوم و اثری کاملاً متفاوت با مسأله کیش اسلام در اذهان ایرانیان داشته تا حد امکان و آگاهانه و غالباً ناخودآگاه در شاهنامه مطرح شده و از استیلاي اژدهاک تازی تا رستم هرمزد سپهسالار ایران در پایان شاهنامه، و بعضی اشارات دیگر چیرگی خود را بر روح و احساسات سخنور بزرگ طوس نشان می دهد.^{۱۱۴}

۳۲- دانشنامه ایرانیکا بزرگترین دانشنامه ایرانشناسی در جهان و تحت حمایت بنیاد علوم انسانی آمریکا پیرامون عقیده دینی فردوسی می نویسد:

فردوسی مسلمان شیعه بود و این از خود شاهنامه پیداست.^{۱۱۵}

۱۱۲. نصایح فردوسی، ص ۸

۱۱۳. فردوسی و شاهنامه، منوچهر مرتضوی، ص ۴۷ و ۴۸

۱۱۴. همان، ص ۵۰

۱۱۵. <https://www.iranicaonline.org/articles/ferdowsi-i>

۳۳- استاد غلامحسین یوسفی ادیب، نویسنده، مصحح متون و استاد برجسته ادبیات فارسی:

محمود در دشمنی با معتزله و شیعیان بر وفق سیاست بنی عباس، می‌کوشید. روزگار او و پسرش مسعود، کار اهل سنت رونق گرفته و حال آنکه معتزله دچار شکست شدند. نظامی عروضی می‌نویسد وقتی فردوسی شاهنامه را به پایان رساند و به محمود عرضه کرد محمود با آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند: پنجاه هزار درم، و این خود بسیار باشد، که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب و این بیت بر اعتزال او دلیل کند:

به بینندگان آفریننده را نبینی، مرنجان دو بیننده را
و بر رفض او این بیتها دلیل است که او گفت:

خردمند گیتی جو دریا نهاد	بر انگیخته موج از او تندباد
پیمبر بدو اندرون با علی	همه اهل بیت و نبی و وصی
اگر خلد خواهی به دیگر سرای	بنزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بد آید گناه من است	چنین دان و این راه راه من است
برین زادم و هم برین بگذرم	چنان دان که خاک پی حیدرم ^{۱۱۶}

۳۴- دکتر محمدجعفر یاحقی پژوهشگر، نویسنده و استاد زبان و ادبیات فارسی:

فردوسی از نظر فردی، مردی بود خردمند و شیعه مذهب.^{۱۱۷}

۳۵- دکتر احمدعلی رجایی بخارایی نویسنده، محقق، شاعر، مصحح و شاهنامه پژوه در مقاله‌ای که در آن به مذهب فردوسی پرداخته است چنین می‌نویسد:

۱۱۶. فرّخی سیستانی، بحثی در احوال و روزگار و شعر او، انتشارات کتابفروشی باستان، مشهد مقدس، ۱۳۴۱ش،

صفحه ۱۷۳

۱۱۷. از پاژ تا دروازه زران، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۸، ص ۴۶

با توجه به دلایلی که با استناد به اشعار خود فردوسی بدست داده شد در شیعی بودن استاد طوس تردیدی نمی‌توان داشت و چون همه تذکرنویسان و محققان نیز خلاف این ادعائی نکرده‌اند دراز کشیدن سخن با ذکر اقوال آنان نیازی نیست و شاید تنها قول نظامی عروضی در چهارمقاله که تشیع فردوسی را علت سعایت درباریان و محروم ماندن او از صله محمود می‌داند و اینکه هم بدین سبب رها نکرده‌اند که جنازه او در گورستان مسلمانان گذاشته شود و هم اکنون نیز قبر آن مرد بزرگ، جداگانه در باغی قرار دارد برای اقتناع ضمیر هر پژوهنده‌ای درباره مذهب فردوسی کافی باشد.^{۱۱۸}

۳۶- دکتر جلیل دوستخواه نویسنده، ایرانشناس و شاهنامه پژوه معروف ایرانی با تایید شیعه بودن فردوسی در مورد ابیات مدح خلفای سه گانه اهل سنت می‌نویسد:

گواهی نظامی عروضی نویسنده کتاب بلند آوازه چهار مقاله که در هنگام بحث در مورد زندگی و هنر فردوسی با آوردن بیت‌هایی از دیباجه شاهنامه در اشاره به مذهب فردوسی، بر شیعی بودن شاعر تاکید می‌ورزد و با آن که خود از پیروان تسنن بوده است، به هیچ روی سخنی از چهار بیت مورد بحث و ستایش هر چهار خلیفه از زبان فردوسی به میان نمی‌آورد، سند مهمی در راستای بازشناخت افزودگی این چهار بیت است. ناهمگونی میان باور مذهبی فردوسی با اعتقاد مذهبی بیشتر ایرانیان (پیروان مذاهب چهار گانه اهل سنت) موجب شد تا سرانجام کسی در حدود پایان سده ششم و آغاز سده هفتم برای پایان بخشیدن به آن غائله مذهبی و از میان بردن آن بحران به خیال خود به چاره جویی پرداخته و بنا بر رسم دیرینه ما ایرانیان، راه حل مساله را در حذف صورت مسأله (در اینجا شیعه بودن فردوسی) یافته و این چهار بیت را سروده و ناشیانه به دیباجه شاهنامه پیوند زده است.^{۱۱۹}

۱۱۸. مذهب فردوسی، مندرج در نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز، دوره ۱۱، شماره ۴۹، خرداد ۱۳۴۳، صفحه ۱۱۳

۱۱۹. ایران شناسی، سال نهم، بهار ۱۳۷۶، شماره ۳۳، رهنمود دیگر به افزودگی چهار بیت در دیباجه شاهنامه، جلیل دوستخواه، ص ۹۴ و ۹۵

۳۷- دکتر حسن انوری (استاد برجسته زبان و ادبیات فارسی) و دکتر جعفر شعار (پژوهشگر ادبی، مصحح و استاد زبان و ادبیات فارسی):

فردوسی مسلمان، شیعه، معتزلی و دوستدار خاندان پیغمبر و علی (علیه السلام) بود و راه رهایی و رستگاری را در دین و دانش می‌جسته است.^{۱۲۰}

۳۸- شیخ آقا بزرگ تهرانی معروف به صاحب الذریعه فقیه، محدث و کتابشناس سرشناس شیعه، فردوسی را از جمله شیعیان مخلص می‌داند که اخلاص او از اشعارش پیداست.

و للفردوسی قصائد فی مدحِ أمير المؤمنين علی (ع) يَظْهَرُ مِنْهَا إِخْلَاصُهُ فِي التَّشْيِيعِ، مِنْهَا قَوْلُهُ فِي قَصِيدَةٍ:

شهی که زد به دو انگشت مره را به دو نیم ز بهر قتل عدو ساخت ذو الفقار انگشت شهی که تا به دو انگشت در ز خیر کند برآمد از پی اسلام صد هزار انگشت^{۱۲۱}

۳۹- دکتر حسین رزمجو استاد زبان و ادبیات فارسی

جهان‌بینی توحیدی اسلامی که خداوند بی‌انبار را آفریدگار مطلق جهان میداند اساس و زیربنای اعتقادات سراینده حکیم شاهنامه را تشکیل می‌دهد. و با توجه به این که سایر اصول اعتقادی اسلام یعنی نبوت امامت، عدل و معاد منبعت از اصل توحید است و مظاهر این اصول - چنانکه ذیلاً درباره آنها بحث خواهد شد به وضوح در اندیشه‌ها و سخنان فردوسی و عمل او مشاهده می‌شود و اینها همگی نشانه ایمان راسخ وی به اسلام می‌باشد و مبین آن است که به رغم تصورات بی‌پایه‌ای که برخی درباره دیانت فردوسی دارند او مسلمانی مؤمن و شیعه‌ای است پرشور و ارادتمند به خاندان عصمت و طهارت (ع). ایمان فردوسی را به دو اصل نبوت و امامت یا اعتقاد

۱۲۰. غمنامه رستم و سهراب، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۵

۱۲۱. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱۳، دارالاضواء، بیروت - لبنان، ۱۴۰۳ق، صفحه ۲۰

به حضرت محمد(ص) و امامت علی (ع) از ابیات موجود در دیباچه که چنین آغاز می‌شود می‌توان شناخت.

دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی	به گفتار پیغمبرت راه جوی
درست این سخن قول پیغمبر است	که من شهر علمم، علیم در است
ستاینده خاک پای وصی	منم بنده اهل بیت نبی

به دنبال اشعار مذکور جهان را به دریایی طوفانی و پر موج تشبیه کرده است که هفتاد کشتی بر آن رهسپار سواحل امن بهروزی دنیا و آخرت هستند و از میان این کشتی‌ها، تنها کشتی که ناخدای آن نبی اکرم (ص) و وصی او امام علی (علیه السلام) و سرنشینانش اهل بیت عصمت هستند از گردابها به سلامت نجات خواهد یافت. و چنین نتیجه‌ای می‌گیرد که:

اگر چشم داری به دیگر سرای	به نزد نبی و وصی گیر جای
گرت زین بد آید گناه منست	چنین دان و این راه راه منست
برین زادم و هم برین بگذرم	یقین دان که خاک پی حیدرم

و شیعه بودن خود را به اثبات می‌رساند.^{۱۲۲}

۴۰- دکتر هرمز میلانیان زبان شناس و استاد زبان شناسی دانشگاه تهران: سرانجام فردوسی در مرحله سوم از گفتار آغازین خود، که در سطوح ملموس‌تری از انتزاع فلسفی قرار دارد به ستایش پیغمبر و یارانش می‌پردازد و بر شیعه بودن خود،

۱۲۲. قلمرو ادبیات حماسی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۱، جلد دوم، ص ۳۱

به مفهوم قرون چهارم و پنجم هجری— آن هم بدون تعصب و با یادآوری تمام خلافتی راشدین تاکید می‌نهد.^{۱۲۳}

۴۱- دکتر صادق رضا زاده شفق ادیب، محقق و مترجم ایرانی:

فردوسی نسبت به ادیان خضوع و احترام داشته و نه تنها پیامبران ادیان را با ادب نام می‌برد بلکه روحانیان هر دین را هم احترام می‌گذارد، توان گفت کیش او اسلام است، توحید خدا و تصدیق نبوت حضرت محمد(ص) و نعت صحابه خاصه حضرت علی را کرده و به جاویدان بودن روان و وجود روزشمار و راست بودن آن سرای اشارات نموده است. تمایلات شیعی او نیز از نعت و خاصه از هجویه پیداست و عروضی سمرقندی هم اشاره بدان نموده است.^{۱۲۴}

ابیات الحاقی مدح خلفای سه گانه اهل سنت

یکی از مهم‌ترین ادله‌ای که عده‌ای برای اثبات سنی بودن فردوسی به آن استناد می‌کنند ابیاتی است که در مدح خلفای سه گانه اهل سنت (ابوبکر و عمر و عثمان) در دیباچه بعضی از نسخ شاهنامه آمده است. اقوال شاهنامه پژوهان بر الحاقی و جعلی بودن این ابیات دلالت می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل است.

اولین کسی که به الحاقی بودن ابیات مدح خلفای سه گانه در شاهنامه اشاره می‌کند علامه قاضی نورالله شوشتری (زاده ۹۵۶ق) در کتاب مجالس المومنین است.^{۱۲۵}

علامه پیرامون الحاقی بودن ابیات مدح خلفای سه گانه در شاهنامه می‌نویسد: و این دلالت بر آن دارد که (فردوسی) افتتاح شاهنامه در طوس بنام نبی و علی(ع) کرده و بعد از آن خواسته که آن را بسلطان محمود بگذراند نام او را الحاق نموده و از اینجا

۱۲۳. بینش فلسفی و اخلاقی فردوسی، مندرج در تن پهلوان و روان خردمند، ویراسته شاهرخ مسکوب، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۰۹

۱۲۴. فرهنگ شاهنامه، با شرح حال فردوسی و ملاحظات در باب شاهنامه، تهران، مجمع ناشر کتاب، ۱۳۳۰، ص ۴۲

۱۲۵. زندگینامه تحلیلی فردوسی، علیرضا شاپور شهبازی، ترجمه هاید مشایخ، نشر هرمس، ص ۱۴

می‌توان دانست که در اصل کتاب شاهنامه نام خلفای ثلثه نبوده و بعد از اراده عرض آن بر سلطان چند بیتی که در بعضی از نسخ مشتمل بر مدح ایشان مذکور است از روی تقیه و خوش آمد سلطان واصحاب او ملحق ساخته‌اند و آنکه فردوسی در اوایل نصف دوم از کتاب شاهنامه، در سه بیت در اظهار ارتباط خود بسلطان محمود آورده منافات ندارد بآنکه افتتاح کتاب شاهنامه در طوس شده باشد چه می‌تواند بود که آن نیز مانند ابیاتی که در صدر کتاب در مدح سلطان و دیگران آورده ملحق باشد.^{۱۲۶}

استاد جلال خالقی مطلق (ادیب، ایران‌شناس و شاهنامه پژوه نامدار) :

نخستین دستبرد بزرگی که خیلی زود در متن شاهنامه زده‌اند، در همان دیباچهء کتاب است، در قطعه‌ای که شاعر در ستایش مذهب خود گفته است و چون شاعر شیعی مذهب، و در عصری که در ایران پیروان تشیع در اقلیت محض بوده‌اند در بیان عقیدهء خود سخت بی‌پروا بوده، از این‌رو خوانندگان سنی که عقیدهء مذهبی شاعر را توهینی به مذهب خود دانسته‌اند، بیت‌هایی در ستایش ابوبکر و عمر و عثمان درون متن کرده‌اند و از پس آن سراسر این قطعه میدان ستیز قلم‌های سنی و شیعه شده و بیت‌های سخیف فراوانی به سخن شاعر راه یافته است چنان که در پیش گفته شد، دیگران بیت‌های فراوانی به این قطعه افزوده‌اند که الحاقی بودن بیشتر آنها روشن است و در اینجا تنها دو قطعهء آنها مورد بحث ماست. قطعهء نخستین این چهار بیت است که پس از بیت هشتم درون سخن شاعر کرده‌اند.

که خورشید بعد از رسولان مه	نتابید بر کس ز بوبکر
به عمر کرد اسلام را آشکار	بیاراست گیتی چو باغ بهار
پس از هر دوان بود عثمان گزین	خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول	که او را بخوبی ستاید رسول

دلایل الحاقی بودن این چهار بیت اینهاست:

۱- بیت‌های هشتم و نهم ترجمه‌ء این حدیث از پیامبر اسلام است که فرمود: انا مدینه‌ العلم و علی بابها. یک نفر از اهل تسنن آمده و بیت هشتم و نهم این قطعه را از هم شکافته و چهاربیت بالا را به میان آنها وصله کرده است و سپس به گونه‌ای که خاص بیشتر قطعات الحاقی است در مصرع دوم بیت چهارم دوباره سخن را به بیت نهم ربط داده است. ولی با این حال وصلگی سخن کاملاً آشکارست.

۲- شاعر پس از بیان حدیث مذکور برای تأکید بیشتر روی عقیده مذهبی خود تمثیلی می‌آورد از دریا و هفتاد کشتی که اشاره به مذاهب و فرق گوناگون اسلامی است. و سپس می‌گوید در میان این هفتاد کشتی، یک کشتی میانه است که از همه بزرگتر و زیباترست و در آن کشتی محمد و علی و اهل بیت او نشسته‌اند و هرکس چشمداشت بهشت دارد باید بدین کشتی میانه درآید، یعنی به مذهب تشیع بگردد. اکنون چگونه ممکن است که کسی در بالا چندیت در ستایش ابو بکر و عمر و عثمان بگوید و سپس چند بیت پایین‌تر بگوید که تنها کسی به بهشت می‌رود که سوار کشتی تشیع شده باشد که در واقع عملاً گفته است که هرکس به کشتی مذاهب دیگر درآید کشتی او غرق خواهد شد و روی بهشت و رستگاری را نخواهد دید. و یا چگونه ممکن است که یک نفر شیعی مذهب که با این حرارت از حقانیت مذهب خود سخن می‌گوید و کشتی مذاهب دیگر را غرق شده می‌گیرد، پیش از آن بگوید: عمر کرد اسلام را آشکار و یا درباره عثمان بگوید: خداوند شرم و خداوند دین؟

آشکارست که با این چهار بیت همهء نظم و منطق این قطعه درهم می‌ریزد و مطالب بالای آن نقیض مطالب پایین خواهد بود.

۳- چهار بیت مذکور خلاف عقیده مذهب فردوسی است. چه مذهب فردوسی هم به حکم آنچه در تمثیل دریا و هفتاد کشتی آمده و هم به حکم گزارش همهء کسانی که از قدیم درباره مذهب او گزارش کرده‌اند تشیع بوده و علت اختلاف او با محمود

نیز بیش از هر چیز اختلاف مذهبی بوده که نظامی عروضی در چهار مقاله بدان اشاره کرده است، آیا محمود را تا این پایه ابله دانسته‌اند که کسی نخست مذهب او را ستایش کند و سپس چند بیت پایتتر عملاً به او بگوید: حضرت سلطان، تو بدمذهبی و اگر چشم بهشت داری دست از مذهب خود بردار و به مذهب تشیع درآی؟ و یا این که فردوسی را تا این اندازه مردی خام گرفته‌اند که نخست بخاطر احترام به مذهب سلطان، مذهبی را که مذهب او نبوده با غلو تمام بستانید و سپس بلافاصله با حرارت از مذهب خود دفاع کند و به سلطان نسبت بدمذهبی بدهد؟ ضمناً مذهب تسنن که از احترام و محبت به عمر جدا نیست به هیچ روی با روح ملی شاهنامه سازگار نیست. ولی چنان که بخوبی از گزارش ابومنصور عبدالقاهر بغدادی مؤلف الفرق بین الفرق و اخبار مشابه مؤلفان دیگر برمی‌آید، در زمان فردوسی به اهل تشیع نه تنها نسبت رافضی و معتزله می‌دادند، بلکه آنها را جزو مجوس و دشمن اسلام و دوستدار گبران می‌دانستند.

۴- در بیت نخستین از این چهار بیت، این مضمون که خورشید پس از رسولان بزرگ بر هیچ کسی بهتر از ابوبکر نتابید، سخنی مضحک است و در هر حال در شاهنامه که خورشید از تصویرهای مهم شعری است به مانند آن برمی‌خوریم. همچنین مضمون بیت دوم که عمر اسلام را آشکار کرد حتی از دهان یک سنی مذهب هم مبالغه‌ای کفرآمیزست، چه برسد از سوی یک نفر شیعی و ملی چون فردوسی.

۵- کاربرد واژه عربی بعد در بیت نخستین که نه یک اصطلاح علمی است، نه یک اصطلاح مذهبی است و نه یک واژه نادرست و جز در این محل در هیچ کجای شاهنامه بکار نرفته، در حالی که برابر فارسی آن پس و سپس و از این پس و غیره بیش از هزار بار در شاهنامه آمده است، دلیل بسیار مهمی در الحاقی بودن این قطعه است.

گذشته از این در این چهار بیت دو بار واژه عربی رسول بکار رفته است، در حالی که در همه شاهنامه شاید این واژه یک یا دو بار آمده باشد و فردوسی همه جا پیمبر

و پیغمبر و فرستاده و فرسته بکار برده است. برای نمونه در همین یک قطعه که در ستایش مذهب خود گفته دو بار (بیت‌های ۷ و ۹) واژه پیغمبر را بکار برده است و برطبق ضبط نظامی عروضی در چهارمقاله در بیت ۱۴ نیز بجای محمد، پیمبر دارد. آیا واقعاً جای تأمل نیست که در همین یک قطعه در بیت‌هایی که در اصالت آنها جای گمانی نیست دو یا سه بار پیغمبر و پیمبر گفته باشد، ولی تنها در آن چهار بیت که به دلایل دیگر هم مشکوک‌اند دو بار واژه عربی رسول را بکار برده باشد؟ آیا واقعاً جای تأمل نیست که در شاهنامه چند هزار بار پس و سپس و از این پس و از آن پس و آنگاه و آنگه و آنگهی و غیره بگوید و یک بار بعد نگوید، ولی در این چهار بیت که به دلایل دیگر هم مشکوک‌اند، بعد بکار ببرد؟

۶- از میان پانزده دستنویس اساس تصحیح نگارنده سه دستنویس این چهار بیت را ندارند. یکی دستنویس قاهره ۷۴۱. دیگر دستنویس لندن ۸۹۱. سوم دستنویس استانبول ۹۰۳. از آنجا که بیشتر نسخه‌دارها و کاتبان مانند اکثریت مردم ایران در آن زمانها دارای مذهب تسنن بوده‌اند و این قطعه الحاقی نیز از الحاقات قدیم است، بسیاری از کاتبان این قطعه را خود ازبر بوده‌اند و هنگام کتابت اگر در متن اساس آنها یا در حاشیه کتاب نبوده، خود به متن می‌افزوده‌اند. با در نظر گرفتن این وضعیت، نبودن این قطعه در سه دستنویس اساس تصحیح نگارنده کم نیست. بویژه نبودن این قطعه در دستنویسهای لندن ۸۹۱ و استانبول ۹۰۳ دارای اهمیت بسزایی است، چون این دو دستنویس جزو گروه کوچکی از دستنویسهای شاهنامه هستند که بسیاری از بیتها و قطعات و روایات الحاقی را (از آن میان برخی از قطعات الحاقی که در این گفتار معرفی شده‌اند) ندارند.^{۱۲۷}

تئودور نولدکه خاورشناس آلمانی:

اکنون نمی‌توان تصور کرد که بیت‌های ۹۷ _ ۱۰۰ ، صفحه ۶ را که مطابق عقیده صریح اهل تسنن ابوبکر، بعد عمر، سپس عثمان ستوده شده و از علی مخصوصاً در مرحله‌ی چهارم اسم برده شده، نیز فردوسی سروده باشد. البته می‌شد گمان کرد که در اینجا نیز از روی ضرورت امتیازی برای عقیده سلطان قائل شد و در شرح مفصل بعد راجع به علی (ع) عقیده حقیقی شاعر اظهار شده است. اما آن بیت ها را یک نفر سنی از روی ناآزمودگی اضافه کرده است. آن بیت ها سیاق عبارات را به کلی خراب کرده است. بیت ۹۶ با یک گفته‌ی پیغمبر (ص) شروع شده. همین مطلب در بیت ۱۱۰ در ضمن کلمات یک روایت اصیل تشیع که در هجو نامه تکرار نموده نقل شده در صورتی که بیت های ۹۷ تا ۱۰۰ از سه خلیفه اول حکایت می‌کند.^{۱۲۸}

دکتر علیرضا شاپور شهبازی شاهنامه پژوه، نویسنده، تاریخ نگار و باستان‌شناس ایرانی:

در دوره سلجوقیان که تسنن مذهب رسمی کشور بود، چند بیتی در ستایش ابوبکر و عثمان و عمر در شاهنامه گنجانده شد تا بیشتر مورد پسند جامعه شود. شوشتری اولین کسی بود که این تحریف را متذکر شده است و ادعای شیرانی مبنی بر اصیل بودن ابیات معتبر نبود.^{۱۲۹} درباره باورهای دینی فردوسی بسیار بحث شده است و اغلب براساس این درک نادرست که آنچه در شاهنامه آمده آرا و عقاید خود شاعر است، جای تأسف است، به خصوص که نسخه نویسان بعدی گهگاه در بعضی بخش‌ها که به نظرشان کافی نمی‌آمد، تغییراتی می‌دادند و یا بر آن می‌افزودند. مثال کامل این مورد، اضافه شدن سه بیت در مدح ابوبکر، عمر و عثمان به ستایش محمود و اعقابش به دست شاعری اهل سنت است. به رغم تقدم تاریخی(بنداری) این جعل را پذیرفت و

۱۲۸. حماسه ملی ایران، چاپ سوم، مترجم بزرگ علوی، ص ۷۹

۱۲۹. زندگینامه تحلیلی فردوسی، علیرضا شاپور شهبازی، ترجمه هایدو مشایخ، نشر هرمس، ص ۱۴

محمود خان شیرانی آن را اساس قضاوت خود مبنی بر سنی بودن فردوسی قرارداد این جعل با این حقیقت لو می رود که در میانه قطعه منسوب به حضرت محمد (ص) گنجانده شده است.^{۱۳۰}

استاد محیط طباطبایی پیرامون الحاقی بودن ابیات مدح خلفای سه گانه اهل سنت می نویسد:

صرف نظر از جنبه قدمت این روایت، سیاق سخن و اسلوب بیان این چهاربیت (ابیات مدح خلفا) بیش از آن چهار بیت اول، دور از سبک بیان فردوسی است، بلکه در مرتبه نازلی از شعر قرار دارد. و به هیچ وجه برای آنها فرض اصالت نمی توان کرد، زیرا بیان عقیده قبلی او با اینها تضاد دارد و باید آنها را دخیل شناخت.^{۱۳۱} نکته ای که در این مورد از یاد آوری آن نمی توان دریغ ورزید، توجه دقیق به متن اشعار دیباچه است که در صورت نخستین و بدون الحاق شش بیت ذکر صحابه از نظر وصل و فصل و سلاست و انسجام لفظی و معنوی، پر صورت دوم در نظر ذوق سلیم بی طرف ترجیح دارد و دقت در صورت دوم می نماید که ابیات ششگانه در تحریر دوم بر صورت تحریر اول افزوده شده است.^{۱۳۲}

دکتر عباس زریاب خویی مورخ، ادیب، نویسنده، نسخه شناس و مترجم ایرانی: در فصل ستایش پیغمبر چهار بیت درباره خلفای راشدین الحاق شده است و الحاقی بودن آن در بررسی متن بسیار واضح است زیرا ابیات ۹۲ تا ۹۶ چنین است:

چو خواهی که یابی ز هر بد رها	سر اندر نیاری به دام بلا
بوی در دو گیتی ز بد رستگار	نکوکار گردی به هر دو سرای
به گفتار پیغمبرت راه جوی	دل از تیرگی ها بدین آب شوی

۱۳۰. همان، ص ۶۹ و ۷۰

۱۳۱. فردوسی و شاهنامه مجموعه مقالات محیط طباطبایی، ص ۱۰۸

۱۳۲. همان، ص ۱۰۹

چه گفت آن خداوند تنزیل و وحی خداوند امر و خداوند نهی
که من شارسانم علیم در است درست این سخن قول پیغمبر است

بیت ۹۶ (دو مصرع آخر) به نحو منطقی دنبال بیت ۹۵ است و اشاره به حدیث معروف أنا مدینه العلم و علیُّ بابُها است اما یکی از کاتبان، که اهل سنت بوده، نخواسته است این قسمت از شاهنامه بی ستایش خلفای سه گانه باشد و چهار بیت به میان این دو بیت افزوده است که ناسازگار بودن آن با قبل و بعد آشکار است.

بعضی ها خواسته اند شیعه بودن فردوسی را با ستایش خلفای سه گانه چنین سازگار کنند که فردوسی را شیعه زیدی بدانند اما فراموش کرده اند که طوایف و فرق مختلف زیدی فقط ابوبکر و عمر را قبول داشته اند نه عثمان را، بنابراین ستایش عثمان از یک شیعه زیدی درست نیست و چنان که گفتیم، هر چهار بیت بی گمان الحاقی است.^{۱۳۳} دکتر محمد امین ریاحی (ادیب، تاریخنگار و شاهنامه پژوه) بعد از نقل ابیات بخشی (اندر ستایش پیغمبر) چنین می نویسد: در بعضی دستنویس ها در اینجا چهار بیت زیر در ستایش خلیفگان آمده که در چاپ دکتر جلال خالقی مطلق به حاشیه نقل شده است. روال سخن هم الحاقی بودن این ابیات را می رساند.

که خورشید بعد از رسولان مه نتابید بر کس ز بوبکر
به عمر کرد اسلام را آشکار بیاراست گیتی چو باغ بهار
پس از هر دوان بود عثمان گزین خداوند شرم و خداوند دین
چهارم علی بود جفت بتول که او را بخوبی ستاید رسول

بود و نبود این بیت ها، برای تحقیق در عقیده دینی فردوسی بسیار مهم است و ارزش این را دارد که پژوهندگان با تأمل بیشتر در نسخه ها مسئله را روشن کنند.

۱۳۳. نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه، مندرج در تن پهلوان و روان خردمند، ویراسته شاهرخ مسکوب، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۸۱، ص ۲۷

پروفسور محمود شیرانی و آقای محیط طباطبایی با اصیل شمردن این ابیات حدس زده‌اند که فردوسی شیعه زیدی است. در حالی که اگر این بیت‌ها را بر افزوده کاتبان بشماریم، این احتمال منتفی است. شق سوم این است که بگوییم این بیت‌ها از فردوسی است اما در نخستین تدوین کتاب نبوده و شاعر در هنگام آماده کردن نسخه‌ی برای محمود غزنوی، به همان سان که در ۱۵ مورد نام و ستایش او را سروده و در آغاز و انجام مجلدات جای داده، این ابیات را هم به ملاحظه‌ی مذهب آن پادشاه در اینجا افزوده است، اما استاد دکتر زریاب در مقاله‌ی که قبلاً بدان اشاره کردیم مقدمه را به کلی آشفته و پریشان و محتوی نکات متناقض شمرد و آن را ساخته و پرداخته‌ی کاتبان به قصد سازگار کردم آن با عقاید رسمی عصر دانسته است.^{۱۳۴}

منابع

- ۱- خالقی مطلق، جلال، فردوسی، ترجمه سجاد آیدنلو، فصل نامه انجمن، ۱۳۸۶ش، شماره ۲۵
- ۲- ابوالحسنی، علی، بوسه بر خاک پی حیدر، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ سوم، تهران ۱۳۹۴
- ۳- عبدالجلیل قزوینی رازی، نصرالدین ابوالرشید، النقض معروف به بعض مآلب النواصب فی النقض بعض فضائح الروافض، تصحیح میر جلال الدین محدث، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۸
- ۴- نظامی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی، چهار مقاله، به تصحیح محمد قزوینی، به کوشش محمد معین، انتشارات ارمان، لیدن ۱۳۲۷قمری
- ۵- محمود واصفی، زین الدین، بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، جلد ۱، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹
- ۶- زکریا بن محمد بن محمود قزوینی، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه و اضافات جهانگیر میرزا قاجار، تصحیح میر هاشم محدث، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۳
- ۷- گرانویل براون، اردوار، تاریخ ادبی ایران از قدیمی ترین روزگاران تا زمان فردوسی، ترجمه و تعلیق علی پاشا صالح، چاپ بانک ملی ایران، تهران ۱۳۳۳
- ۸- شهبازی، شاپور، زندگینامه تحلیلی فردوسی، ترجمه هایده مشایخ، نشر هرمس، تهران
- ۹- ریاحی، محمد امین، سرچشمه های فردوسی شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران ۱۳۸۲

- ۱۰- طباطبایی، محمد محیط، فردوسی و شاهنامه (مجموعه مقالات)، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹
- ۱۱- احمد طوسی، محمد بن محمود، عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، به اهتمام منوچهر ستوده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۲
- ۱۲- مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، نسخه نشر الکترونیک بهمن انصاری
- ۱۳- سمرقندی، دولتشاه، تذکره الشعراء، تصحیح ادوارد براون، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۸۲
- ۱۴- نولدکه، تئودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، چاپ سوم، مرکز نشر سپهر
- ۱۵- ماسه، هانری، فردوسی و حماسه ملی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، انتشارات دانشگاه تبریز، تبریز ۱۳۵۰
- ۱۵- مول، ژول، شاهنامه فردوسی، ترجمه جهانگیر افکاری، کتاب های جیبی با همکاری موسسه انتشارات فرانکلین، تهران ۱۳۵۳
- ۱۶- چارلز زینر، رابرت، طلوع و غروب زردشتی گری، ترجمه تیمور قادری، نشر آقام و مهتاب، ۱۳۸۸
- ۱۷- ر. ناث، گلدزیهر، ایگناتس، اسلام در ایران، شعوبیه، مقاومت ملی ایران، ترجمه محمود رضا افتخار زاده، موسسه نشر میراث های تاریخی ایران و اسلام، تهران ۱۳۷۱
- ۱۸- ملک الشعرا بهار، محمد تقی، فردوسی نامه، به کوشش محمد گلبن، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۷۹
- ۱۹- زرینکوب، عبدالحسین، نامورنامه، نشر سخن، تهران ۱۳۸۱
- ۲۰- مینوی، مجتبی، فردوسی و شعر او، انتشارات کتابفروشی دهخدا، تهران ۱۳۵۴
- ۲۱- مهدوی دامغانی، احمد، مذهب فردوسی، فصل نامه ی ایران شناسی، شماره ۱۷
- ۲۲- آیدنلو، سجاد، بررسی تلقیات عامیانه درباره ی فردوسی و شاهنامه، پژوهش های زبان و ادبیات فارسی، شماره ۴، سال ۱۳۸۸
- ۲۳- یغمایی، حبیب، فردوسی و شاهنامه او، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۹
- ۲۴- امین، سید حسن، مذهب فردوسی و ادیان در شاهنامه، مجله ی حافظ، ش ۲۷

۲۵- پور جوادی، نصر الله، نگاهی دیگر به فردوسی، مجله نشر دانش، سال ۸، شماره ۱، آذر و

دی ۱۳۶۶

۲۶- رستگار فسایی، منصور، امام علی(ع) و خاندانش در شاهنامه فردوسی و داستان های

حماسی، ماهنامه ی ادبستان، شماره ۵۴

۲۷- شهیدی، سید جعفر، چند نمونه از سخنان حضرت امیر در چند متن فارسی، مجله آینده،

سال هفتم، بهمن و اسفند ۱۳۶۰

۲۸- صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، چاپ پیروز، تهران ۱۳۳۳

۲۹- اوشیدری، جهانگیر، دانشنامه مزدیسنا، ویراستاران فریدون فاطمی، محمدتقی شمس

لنگرودی، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۸

۳۰- نفیسی، سعید، در پیرامون تاریخ بیهقی، کتابفروشی فروغی، تهران ۱۳۴۲

۳۱- ثاقب فر، مرتضی، شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، ناشران معین و شرکت نشر

قطره، تهران ۱۳۸۷

۳۲- بهار، مهرداد، جستاری چند در فرهنگ ایران، انتشارات فکر روز، تهران ۱۳۷۶

۳۳- قریب، مهدی، بازخوانی شاهنامه، تاملی در زمان و اندیشه فردوسی، نشر توس، تهران

۱۳۶۹

۳۴- خانلری کیا، زهرا، فرهنگ ادبیات فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸

۳۵- سرامی، قدمعلی، از رنگ گل تا رنج خار، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳

۳۶- سادات ناصری، سید حسن، مجله هنر و مردم، شماره ۱۵۳ و ۱۵۴، تیر و مرداد ۵۴

۳۷- حمیدیان، سعید، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، انتشارات ناهید، تهران ۱۳۸۳

۳۸- جعفریان، رسول، تاریخ تشیع از آغاز تا طلوع دولت صفوی، نشر علم، تهران ۱۳۹۰

۳۹- شفیعی، محمود، دانش و خرد فردوسی، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۵۰

۴۰- فروزانفر، محمد حسن، سخن و سخنوران، انتشارات زوار، تهران ۱۳۸۷

۴۱- رشید یاسمی، غلامرضا، نصایح فردوسی، موسسه خاور، تهران ۱۳۰۶

۴۲- مرتضوی، منوچهر، شاهنامه و فردوسی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران

۱۳۶۹

۴۳- کریستن سن، آرتور، فردوسی و حماسه ملی، ترجمه مسعود رجب نیا، سیمرغ، شماره ۳،

آبان ۱۳۵۵

۴۴- یاحقی، محمد جعفر، از پاژ تا دروازه زران، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۸

۴۵- رجایی بخارایی، احمدعلی، مذهب فردوسی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، دوره ۱۱، شماره

۴۹، خرداد ۱۳۴۳

۴۶- یوسفی، غلامحسین، فرخی سیستانی بحثی در احوال و روزگار و شعر او، انتشارات

کتابفروشی باستان، مشهد مقدس ۱۳۴۱

۴۷- دوستخواه، جلیل، رهنمود دیگر به افزودگی چهار بیت در دیباچه شاهنامه، ایران شناسی،

سال نهم، بهار ۱۳۷۶، شماره ۳۳

۴۸- انوری، حسن، شعار، جعفر، غمنامه رستم و سهراب، نشر قطره، تهران ۱۳۷۵

۴۹- شبلی نعمانی، محمد، شعر العجم یا تاریخ شعرا و ادبیات ایران، جلد اول، ترجمه محمد

تقی فخر داعی گیلانی، نشر دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳

۵۰- رزمجو، حسین، قلمرو ادبیات حماسی ایران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،

تهران ۱۳۸۱

۵۱- میلانین، هرمز، بینش فلسفی و اخلاقی فردوسی، مندرج در تن پهلوان و روان خردمند،

ویراسته شاهرخ مسکوب، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۸۱

۵۲- رضا زاده شفق، صادق، فرهنگ شاهنامه، با شرح حال فردوسی و ملاحظات در باب

شاهنامه، مجمع ناشر کتاب، تهران ۱۳۲۰

۵۳- خالقی مطلق، جلال، شاهنامه، دفتر پنجم، انتشارات مزدا، کالیفرنیا، ایالات متحده آمریکا

۵۴- خالقی مطلق، جلال، معرفی قطعات الحاقی شاهنامه، ایران نامه، شماره ۹، پاییز ۱۳۶۳

۵۵- خالقی مطلق، جلال، نگاهی تازه به زندگی نامه فردوسی، مندرج نامه ایران باستان، سال

ششم، شماره اول و دوم، ۱۳۸۵

۵۶- تاریخ سیستان، تصحیح محمد تقی بهار، انتشارات معین، تهران، ۱۳۸۱

۵۷- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المومنین، انتشارات کتابفروشی اسلامی، تهران ۱۳۵۴

۵۸- زریاب خویی، عباس، نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه، مندرج در تن پهلوان و روان

خردمند، ویراسته شاهرخ مسکوب، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۸۱

۵۹- آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه، جلد ۱۳، دارالاضواء، بیروت-

لبنان، ۱۴۰۳ق

۶۰- شیرانی، محمود، در شناخت فردوسی، ترجمه شاهد چوهدری، انتشارات و آموزش انقلاب

اسلامی، تهران ۱۳۶۹

۶۲- غضنفری، کلثوم، ادیان در شاهنامه، نشر انتخاب، تهران ۱۳۹۳